

زمن مرطبا

علی اصغر یونسیان
مشهد

زمرہ مطہرات

نہاں حال عاشقانِ دل خستہ کا کلمہ عالم کا رخسار

حجرت ابن کعبہ لعلِ کرمی

اردو احسان فاؤنڈیشن

اگر: علی صغیر بنیان - مختصر بہ طبعی

زمزمه انتظار

سراينده: على اصغر يونسيان (ملنجهي)

ناشر: انتشارات نصر

تهران صندوق پستي ۹۴/۱۳۴۷

چاپ اول: نيمه شعبان ۱۴۰۴ ه. ق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ
غِيَاثِ الْمُضْطَّرِّ الْمُسْتَكِينِ حُجَّتِكَ وَ
كَلِمَتِكَ وَنَامُوسِ الْأَكْبَرِ الْإِمَامِ مَهْدِيِّ
الْمُنْتَظَرِ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ
مَخْرَجَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَ
الْفَائِزِينَ بِلِقَائِهِ.

آمين

مقدمه :

امروزه که مؤمنان و شیعیان آة امیرالمؤمنین علیه آلاف التحية والثناء در دوران غیبت خلف صالح آنحضرت قطب عالم ایجاد و محور کائنات حضرت مهدی ارواحنا تراب مقدمه الفداء بسر می برند محال است در طومار حقیقت و معنی نام کسی بعنوان مؤمن و محب واقعی درج شود مگر آنکه در انتظار قدوم نورانی آنحضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف ثانیه شماری کند. درجه ایمان هرکس از نقطه نظر خدای تعالی و عترت طاهره علیهم صلواة!... بستگی مستقیم با اضطرار و تشویش او از جدائی و دوری از مولایش حجة بن الحسن العسکری (عج) دارد و در این صورت است که بهیچ چیز جز وصال محبوبش و تحصیل مطلوبش نمی اندیشد و به سایر امور بدیده دل بستگی و علاقه نمی نگرد مثل او مثل کودکی است که در اجتماعی از مردم والدین خود را گم کرده است و بیتابی او قطع نمی شود اگر کسی میوه ای به او بدهد یا اسباب بازی در اختیارش بگذارد بهیچ کیفیت آرام نمی گیرد فقط پدر و مادر خود را میخواهد و بس. خوشا بر احوال آنان که فهمیده اند (وجدان کرده اند) که از مولا و آقای خود دور افتاده اند و بیتابند و دلشان بهیچ نعمتی از نعم دنیوی قرار پیدا نمی کند فقط می گویند: ظهور، ظهور!!...!

اشعاری که از نظرتان میگذرد ناچیزتر از ران ملخی است به پیشگاه فلک جاه سلطان السلاطین حضرت مولانا الاعظم حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف، که از زبان دوستان و منتظرین آن بزرگوار سروده شده باشد که بفضل و کرمش مورد قبول واقع شود و ذخیره ای برای عالم برزخ و قیامت گردد.

بعنایت نظری کن که من دلشده را

نرود بی مدد و لطف تو کاری از پیش

مشهد مقدس — نیمه شعبان المعظم / ۱۴۰۳ هـ. ق.

علی اصغر — یونسیان (ملتجی)

نمنظر

رخصت دیدار

شادم از آنکه توئی مونس و غمخوار مرا
نبود غیر تو با هیچکسی کار مرا
من بیمایه کجا قابل دیدار توأم؟
تو مگر لطف کنی رخصت دیدار مرا
روز و شب حسرت دیدار تو در دل دارم
ترسم آخر بگشاید حسرت بسیار مرا
چه غم از طعنه اغیار من دلشده را
تا توئی در همه جایار و مدد کار مرا
ای گل سرسید حُسن ز تو کم نشود
پرهانی اگر از سرزنش خسار مرا
تو بیک نظره کنی ای ولی مطلق حق
مورد مغفرت خالق غفار مرا
«ملتجی» در همه احوال دعایش اینست
بده ای دیده حق دیده بیدار مرا

طیب دردمندان

هیچکس غیر از تو نگشاید گره از کار ما
بهتر از هر کس تو آگاهی بحال زار ما
حال ما باشد وخیم و کارمان سردرگم است
رحم کن بر حال ما اصلاح فرما کار ما
ای طیب دردمندان یک سراغ از ما بگیر
تا شفا یابد دل غمدیده و بیمار ما
عامِلِ قَرَبِ بَتَوَاخِلَاصِ باشد در عمل
سدّ بین ما و توشد زشتی کردار ما
ما غریب و بسینوا و دردمند و مضطرب
سرکشی از ما کنی آیا تو ای دلدار ما؟
روزِ تار و تیره تر از شام یلدا تا بکی؟
کی بی پایان می رسد این روزگار تار ما؟
دست غیبی تو یابن العسکری (عج) از آستین
کی برون آید پی یاری و استنصار ما
سرکنی باید تو در زندان غیبت تابکی؟
خون دل تا کی چکد از دیده خونبار ما؟
«ملتجی» داند چرا دل های ما تاریک شد
غفلت از یاد تو کرد آخر سیه طومار ما

قیل و قال

خود گواهی از دل آشفته و احوال ما
بخت ما شد واژگون از کثرت آمال ما
ای عزیزجان و دل، بگذشت در هجران تو
روز ما و هفته ما، ماه ما و سال ما
در همه عالم نباشد غیر تو ما را امید
ای امید ناامیدان رحم کن بر حال ما
گرچه ما شرمنده ایم از تو ولی از لطف تو
صحبت از روز وصال تست قیل و قال ما
بال و پر باید که پرواز سرکویت کنیم
زاتش هجر تو آخر سوخت پر و بال ما
تابکی وابسته باید بود بر بیگانگان
کی رسد عهد تو و ایام استقلال ما؟
در میان فتنه آخر زمان چون «ملتجی»
مانده ایم آخر بیا یکدم به استقبال ما

حسرت وصال

آیا شود گذار تو افتد بکوی ما
یک لحظه روی ماه تو افتد بروی ما
ما در دیار غربت و در گنج انزوا
آیا شود نگاه تو افتد بسوی ما
در حسرت وصال تو طی شد صراط عمر
ترسم بسخساک دفن شود آرزوی ما
ذرات کن فکان همه در های و هوی تو
تنها نه ذکر نام تو شد های و هوی ما
اندر نماز عشق که شرحش نگفتنی است
خوناب دیده گان شده آب وضوی ما
یارب اگر نصیب کنی وصل اوچه باک
در راه وصلش از برود آبروی ما
ای «ملتجی» مگر نشنیدی پیام دوست
«تقویٰ ترا چون نیست مکن جستجوی ما»

حل معما

ای یادگار عترت طاهایا بیا بیا
وی نور چشم حضرت زهرا(س) بیا بیا
ای مونس شکسته دلان کن عنایتی
از بهر دلنوازی دلها بیا بیا
دلهای عاشقان تو کانون ماتم است
کسی یابد این قلوب تسلی؟ بیا بیا
تا کی بسوزم از غم هجر تو همچو شمع؟
می سوزم از فراق، سراپا بیا بیا
باجان بی لیاقتم از بهر دیدنت
یکجا کنم بجان تو سودا بیا بیا
دیگر بس است سربه بیابان گذاشتن
ای رهنورد دره و صحرا بیا بیا
ای والی زمان و مکان کی کنی ظهور؟
تا کی تراست غیبت کبری؟ بیا بیا
ما را ظهور تست معمای مشکلی
در وصل تست حل معما بیا بیا
ما ورشکسته ایم ببازار معرفت
تنخوای عمر رفت به یغما بیا بیا
چشم انتظار مانده که از تو خیر شود
مخفی چرا تو گشته ای از ما؟ بیا بیا
مبهورت و واله رخ نورانی توام
منت بنه بعاشق شیدا بیا بیا
برچیده کی بساط ستم می کنی بدهر؟
ویرانگر بنای ستمها بیا بیا
ذکر مُدام «ملتجی» خسته جان تست
ای کارساز دنیی و عُقبی بیا بیا

مجری امر

ای مهدی زهرا (س) بیا	مولا بیا مولا بیا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	وی مجری امر خدا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	چون مرغ پر بشکسته کرد
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	قسمت نشد ما را القبا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	بر دوستانت چیره شد
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	بهر دفاع از اولیا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	ای همدم رنجیدگان
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	ای دلنواز انبیا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	از فرقت و هجران تو
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	تا کی تویی در اختفا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	لخت جگرهای حسن (ع)
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	تا کی بر آرد ناله ها
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	راز شه لب تشنگان
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	گویند با شور و نوا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	ارواح خیل انبیاء (ع)
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	سوی تو دارند التجا
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	در هر کجا حاضر تویی
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	بر کارماناظر تویی
ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا	ای آگه از احوال ما

شد «ملتجی» پابند تو افتاده او در بند تو

او را مکن از خود جدا ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا

جواب سلام

سلام گرچه بود مستحب ولی شارع
قرار داده جواب سلام را واجب
به جزء جزء فرامین شرع پیغمبر(ص)
عمل کننده به صدق است حضرت صاحب(عج)
الّا اگر به ولی زمان(عج) سلام کنی
دهد جواب سلام تو حجت(عج) غائب
ولی بگوش کر ما صدای او نرسد
که هست فعلی سراپا خطای ما حاجب
بکوش درصدد کسب آنچه او خواهد
اگر به جان و دلی صحبت ورا طالب
رضای حضرت او مرضی خداوند است
چرا که حضرت او را خدا بود ناصب
منگیر خرده چرا کار حق کند مهدی(عج)
که اوست در همه عالم خدایرا نائب
معادت تو ایما «ملتجی» بود حتمی
جنود عشق اگر شد بعقل تو غالب

امید رسل

- آنکه دین مصطفی (ص) را میکند احیا کجاست؟
آنکه داد مرتضی (ع) را گیرد از اعدا کجاست؟
آنکه مرحم روی زخم سینه زهرا (س) نهد
وانکه قبر مخفی او را کند پیدا کجاست؟
آنکه کاخ ظلم را از پایه ویران میکند
خیمه های عدل و احسان را کند بر پا کجاست؟
آنکه یک عمری انیس قلب ما هجران اوست
وانکه چشم ما ز دیدارش شود بینا کجاست؟
آنکه از طول فراقش شد جهان ظلمت سرا
وانکه دنیا را کند چون جَنَّتُ الْمَأْوَا کجاست؟
مونس دلهای مغموم است و امید رسل
آن امید انبیا و مونس دلهای کجاست؟
بهر احقاق حقوق اولیا و اصفیاء
بارالها نور چشم حضرت زهرا (س) کجاست؟
آن خدیو عالم امکان که از تنهائیش
چون علی (ع) بنهاده سردر کوه و در صحرا کجاست؟
چشم خود را باز کن تا بنگری رخسار او
هی مگوی «ملتجی» سلطان مافیها کجاست؟

گنج پنهان شده

- وارث خیل رسل مهدی (عج) موعود کجاست؟
محبی سنت دیرینه محمود (ص) کجاست؟
خُلْفِ وعده نبود کار تو ای حی و دود
جانم آنم بلبم مهدی (عج) موعود کجاست؟
خشک و تر در شرر آتش نمرود بسوخت
آنکه خاموش کند آتش نمرود کجاست؟
کشتی دین مبین را که خطر نزدیک است
آنکه آرد بسوی ساحل مقصود کجاست؟
همه ذرات وجودند سراسر محتاج
گنج پنهان شده خالق معبود کجاست؟
بَخْتَمُ از غصه هجران رُخش و ارون شد
بخت و ارون شده را طالع مسعود کجاست؟
آنکه او منتظر مابود و خواهد شد
دلم از دیدن او خرم و خشنود کجاست؟
عالم کون و مکان را نبود روح و نشاط
آن گل سرسبد عالم موجود کجاست؟
«ملتجی» از همه اهل ولا می پرسد
معدن لطف و سخا و کرم وجود کجاست؟

دولت گنج نھان

دلھای ما بیاد امام زمان (عج) خوش است
در آرزوی دیدن آن مھربان خوش است
مرگ است گرچه آرزوی مؤمنان ولی
جان باختن به پای امام زمان (عج) خوش است
ھرجا کہ ذکر اوست در آنجا خوشیم ما
ورنہ کجای غمکدہ این جهان خوش است
سعی صفا و مرور و طواف حریم حق
در محضر ولیّ زمان و مکان خوش است
حین نماز، روی دل عاشقان به اوست
آری طواف قبلہ گہ عاشقان خوش است
ما را کجا بوادی محشر بدون دوست
حور و قصور و نعمت باغ جنان خوش است
ای «ملتجی» ولایت او را ذخیرہ کن
در عھد فقر دولت گنج نھان خوش است

مغبون و ملعون

توشه هر کس نبرد ز عارض تو مغبون است
آنکه مستوجب قهر تو شود ملعون است
عاقل آن نیست که علامه دوران باشد
عاقل آنست که از عشق رُخت مجنون است
خون دل میخورم از هجر تو و دم نزنم
بی جهت نیست که این دیده و دل پر خون است
شوق وصل تو قرار از دل و جانم برده
حَبِّذا آنکه بدیدار رخت مأذون است
موج طوفان بلا هر طرفی منتشر است
آنکه در کشتی امن تو بود مأمون است
روز عقبی که بود کفّه اعمال سبک
کفّه منتظران تو فقط موزون است
«ملتجی» کی بچشد مزه آزادی را؟
تا که در محبس هجر توشها مسجون است

زمزمه آمین

تا ظهورت نشود شیعه تو غمگین است
یاد تو بر دل غمدیده ما تسکین است
روز پیش نظر مادر تو تاریک است
تا نیائی بخدا فاطمه (س) ات غمگین است
انتظار فرجت افضل طاعات خداست
بولای تو که اینکار اساس دین است
هرکسی در پی آئین و مرامی باشد
عشق ورزی بتو، عشاقِ ترا آئین است
گرچه از دیده ناقابل ما پنهانی
محفل از رائحهٔ مقدمت عطر آگین است
تو برای فرجت دست دعا را بردار
شیعه را ورد زبان زمزمهٔ آمین است
«ملتجی» چشم خدایین نه کسی راست مگر
آنکه او را بجهان دیده مهدی (عج) بین است

فیض حضور

مهدیا (عج) کی شب ہجر تو سحر خواهد شد؟
کی مصون از شرّ اشرار بشر خواهد شد؟
گُل روی تو کی از پرده بدر خواهد شد؟
محو در نور تو کی شمس و قمر خواهد شد؟

عالم کون و مکان منتظر مقدم تست

التیام دل ما در گرو دیدن تست

منظر مردمک دیدۀ جانی مولا

بتن خستہ ما تاب و توانی مولا

روح در پیکرہ کون و مکانی مولا

سبب از چیست کہ از دیدہ نہانی مولا؟

دائم از فرط گنہ قابل دیدار نیّم

قابل دیدن رخسار تو ای یار نیّم

چکنم خستہ دلم غمزده ای دلخونم

روی تابندہ تر از ماہ ترا مفتونم

گرچہ از جرگہ خاصان درت بیرونم

لیکن از ہجر تو ای مونس جان محزونم

تو چہ کردی کہ در اعماق دلم جا کردی؟

تو بیک جلوہ مرا والہ و شیدا کردی

منکہ از جام ہوی سرخوش و مستم مولا

کی دگر لایق دیدار تو هستم مولا؟

ماندہ از راہم و برگیر تو دستم مولا

چون گسداہان سرراہ تو نشستم مولا

تا مگر دیدہ من روی چوماہت بیند

شاید آخر گلی از گلشن وصلت چیند

آرزوی دل ما فیض حضور است حضور

درک ایام خدائی ظہور است ظہور

الحق آنروز بحق روز سرور است سرور
چه می وصل تو ایدوست ظهور است ظهور

شود آنروز نصیب همه ما گردد
گره اصلی ما منتظران واگردد

چه شود پرده تو از دیده ما برگیری
زنگ غفلت تو ز دل‌های مکدر گیری
با یکی جلوه دل از عاشق مضطر گیری
اذن بهر فرج خویش زداور گیری

دیگر از دوری تو طاقت ما طاق شده
رشته صبر برون از کف عشاق شده

بلب منتظران ناد تومی باشد و بس
مونس خسته دلان یاد تومی باشد و بس
همه را چشم به امداد تومی باشد و بس
ورد عشاق تو اوراد تومی باشد و بس

هرچه جز مهر و ولای تو بود منفور است
گر ترا چشم دلی هیچ نبیند کور است

ای فدای تو و خاک کف پایت مهدی (عج)
ای بقربان تو و صدق و صفایت مهدی (عج)
دیده ما دوخته بر لطف و عطایت مهدی (عج)
شود آیا ز تو محروم گدایت مهدی (عج)؟

کرده حق آنهمه انعام بتو ارزانی
بتو نایب که گدا را ز در خود رانی

منکه آشفته دل و سر بهوایم مولا
دست و پا بسته و افتاده ز پایم مولا
بدر خانه لطف تو گدایم مولا
بخدا نیست بغیر از تو رجایم مولا

نظر مرحمتی جانب دلخسته بکن
جانب آنکه به الطاف تو دل بسته بکن

چشم حق بین تو از روز ازل شاهد شد
آنچه را بر دل اخیار زمان عاید شد
همه غمها به دل خسته تو وارد شد
هرکسی بر درگاه خدا ساجد شد

آرزو داشت که تعجیل ظهور تو شود
متجلی همه آفاق ز نور تو شود

آنکه بیش از همه کس منتظر مقدم تست
یاد غمهای دل او همه جا همدم تست
مادر تست که او منتظر مرحم تست
هر که مستمسک بر عروه مستحکم تست

آرزو می کند آن روز قیامت بیند
روز خشنودی آن امام گرامت بیند

«ملتجی» آرزوی وادی خضرا دارد
مسألت از توفیق ای گل زهرا (س) دارد
دردمند تو تمنای مداوا دارد
صافیش گرتو کنی قلب مصفا دارد

ورنه از پست ترین خلق خدا پست تراست
از همه مست هوا و هوس او مست تراست

قوام شرایع

مولای من که خلقت عالم برای اوست
عرش خدای ذره ای از خاک پای اوست
صنع خداست ذات عدیم المثال او
خلق خدای صنعت صنع خدای اوست
مربوب ذات سرمد و نسبت به ما خَلَق
زیبنده جامه صمدیت قباى اوست
گوش خدا و چشم و زبان و دل خداست
حق جلوه گر ز طلعت ایزد نمای اوست
با ممکنات، واجب مطلق چه ارتباط؟
بر پا هر آن بنا که تو بینی بنای اوست
ایدل گمان مبر که پر ضوی و ذی طوی است
آنجا که جای غیر خدا نیست جای اوست
موسی (ع) کمینه بنده و عیسی (ع) و راغلام
صدها هزار همچو سلیمان (ع) گدای اوست
سیر و سلوک و جذب و اوج کمالها
هر انتها که فرض کنی ابتدای اوست
نشنیده ای قوام شرایع بمهر اوست؟
شیرازه کتاب سعادت ولای اوست
تنها نه حق منزّه از وصف ممکن است
او هم منزّه از همه توصیفهای اوست
ای مدعی که دعوی عرفان او کنی
کوته سخن، که واصف او کبریای اوست
آنکس که دل به قائم آل نبی (ع) سپرد
الحق که نور شمس هدی رهگشای اوست
بیمار هجر را که رسیده است جان بلب
تنها وصال یوسف زهرا (س) دواى اوست

ای «ملتجی» بخاک مذلت نشسته است
هرکس که غیر حجت حق ملتجای اوست

صاحب هر امر

نظری بر من افتاده ز پاکن ایدوست
دلَم از قید غم هجرها کن ایدوست
بسرخوان تو با دست تهی آمده ام
بخششی بر من بی برگ و نوا کن ایدوست
لشگر نفس مرا تاخته بر کشور دل
عقل را بر من و دل حکمروا کن ایدوست
ایکه وجه اللّهی و روی همه جانب تست
دل ما را بری از روی وریا کن ایدوست
باهمه نامه سیاهی بتوروی آوردیم
توبه حسن نظرت روی بما کن ایدوست
من بیمایه اگر از نظرت افتادم
توبه افتاده نظر بهر خدا کن ایدوست
این دل و دیده اگر قابل دیدار تونیست
قابلیت بدل و دیده عطا کن ایدوست
کام عاشق بوصول تو روا میگردد
عاشق سوخته را کامروا کن ایدوست
گرچه دوران فراق تو بطول انجامید
تو برای فرج خویش دعا کن ایدوست
حکم حکم تو بود صاحب هر امر توئی
من کیم تا بتو گویم که چها کن ایدوست
یاد کن «ملتجی» از گفته استاد که گفت
دوست را با عمل خویش رضا کن ایدوست

غایت آمال

یکنظر برمن افتاده زپا کن ایدوست
دلم از مهلکه هجرها کن ایدوست
آمدم بر سرِ خوان کرم صاحب لطف
بخششی برمن بی برگ و نوا کن ایدوست
عهد کردم سر راهت چو گدابنشینم
تو هم از لطف نظر سوی گدا کن ایدوست
لشگر نفس و هوا تاخته برکشور دل
قلب را غالب بر نفس و هوا کن ایدوست
یا مریکسره در بوته عشق آتش زن
یا که در زمرة خاصان ولا کن ایدوست
ایکه قلب اللہی و قلب همه در کف تست
قلب ما را تهی از شرک و ریا کن ایدوست
با همه زشتی باطن بتوروی آوردیم
توبه حسن نظرت روی بما کن ایدوست
نظر خاص تو اکسیر بود، از ره لطف
به نگاهی مس دل را تو طلا کن ایدوست
من شرمنده اگر از نظرت افتادم
به تصدق نظری بهر خدا کن ایدوست
وصل تو غایت آمال دل دلشده است
حاجت عاشق دل داده روا کن ایدوست
سخن هول قیامت رَمَق از زاتو برد
سهل بر ما خطر روز جزا کن ایدوست
یاد آن دلشده خوش باد که روزی میگفت
دوست را با عمل خویش رضا کن ایدوست
اگر عشق تو بلای دل و جان میگردد
دلم الساعۃ تو پابند بلا کن ایدوست

لوح دل تیره شد از دوده عصیان و خطا
 پاک لوح دلم از جرم و خطا کن ایدوست
 زنگ جهل آینه قلب اگر تیره نمود
 زنگ آینه دلها توجلا کن ایدوست
 از قضا قسمت ما هجر اگر شد چه عجب
 اذن گیر از حق و تغیر قضا کن ایدوست
 لایق جلوه تو نیست دل بی قابل
 قابلیت به دل مرده عطا کن ایدوست
 یورش دشمن اگر خانه دل کرد خراب
 همتی خانه ویرانه بنا کن ایدوست
 کام عاشق به وصال تو روا می گردد
 عاشق شیفته را کامروا کن ایدوست
 آنچه سرمنشأ ایصال تو باشد فقر است
 فقر محضم ده و اعطای غنی کن ایدوست
 سگ درگاه توام پاس کنم همچو سگان
 استخوانی به سگ خسته عطا کن ایدوست
 لنگ پای فرس عقل بود در ره عشق
 بهر پیمودنش اعطای قوا کن ایدوست
 امر امر تو بود صاحب هر امر توئی
 من کیم تا بتو گویم که چها کن ایدوست
 «ملستجی» از تو بصد عجز تمنا دارد
 قسمتش در همه احوال لقا کن ایدوست

راه ضلال

دانم که نیم لایق دیدارجمالت
اقما چکنم با دل و با شوق وصال
از صفحه دل خاطر تو محو نگردد
بیرون نرود از سر من فکر و خیالت
هر لحظه که از یاد تو غافل شود ایندل
آن لحظه از عمر تلف شد ببطالت
بیچاره بود آنکه بتو کار ندارد
هیئات از این غفلت و مستی و جهالت
هر راه بغیر از ره تو راه ضلال است
مگذار شوم رهرو وادی ضلالت
تو باب خدا هستی و ما سائل این باب
ما را بتو داده است خداوند حوالت
مملو شده از جور و فتن عالم دنیا
بازآ و بزن تکیه بکرمستی عدالت
ای رحمت رحمان چه شود گربنمائی
ما را بکوی وصل خود ایدوست دلالت
در پیش تو جادارد از شدت تقصیر
گر آب شود «ملتجی» از فرط خجالت

یار رفته سفر

طی شد مه محرم و از او خبر نشده
روشن دو چشم ما برخ منتظر نشد
گفتند یار رفته سفر باز می رسد
بیش از هزار سال گذشت و خبر نشد
گفتند مستجاب شود گردعا کنید
ما را چرا دعای فرج کارگر نشد؟
گفتند صبر آورد آخر ظفر ببار
شد صبر ما تمام ولیکن ظفر نشد
تا کی دو دیده، خون جگر بارد از فراق
کو عاشقی که دامنش از اشک تر نشد
یعقوب وار این پدر پیر روزگار
چشمش براه ماند و خبر از پسر نشد
ای مهدی (عج) عزیز که جانها فدای تو
مُردیم و عهد هجر تو آخر سپر نشد
تو شاهدی و خصم چنین ظلم میکند؟
آیا بحال ما دل تو خونجگر نشد؟
گفتند غیبت تو بر می رسد ولی
واحسرتا که دوره غیبت بسر نشد
یا فاطمه (س) بجان تو امروز هیچکس
از مهدی (عج) عزیز تو مظلوم تر نشد
افسرده بود قلب تو آنروز و اینزمان
قلبی ز قلب مهدیت (عج) افسرده تر نشد

ه بجای این مصرع هر کدام از مصرع های زیر را می توان گذاشت: ماه صفر آمد و از او...
— ماه ربیع طی شد و از او... — طی شد مه جمادی و از او... — ماه رجب سر آمد و از او... —
شعبان گذشت و از فرج او خبر نشد — ماه صیام طی شد و از او... — شوال هم سر آمد و از او...
— ذی القعدة هم سر آمد و از... — ذی الحجة هم سر آمد و از او... —

ای وای «ملتجی» بتو گر غصه و غمت
هر روز در فراق رخس بیشتر نشد

اختتام غیبت

روشن از نور جمالت گرجهان می شد چه می شد؟
گرجهان روزی بکام شیعیان می شد چه می شد؟
انعکاس پرتو توحید در اقطار عالم
امثال امر و حکمت در جهان می شد چه می شد؟
ای سرور سینه اهل محبت گرز وصلت
این دل غم دیده ماشادمان می شد چه می شد؟
جسم و جان مرده ما گردد در این دوران هجران
زنده از وصل توای آرام جان می شد چه می شد؟
ذلت مستکبرین، کوتاهی دست اجانب
دوره آقائی مستضعفان می شد چه می شد؟
افتتاح بساب عدل و پرچم اِنَا فَتَحْنَا
اختتام غیبت صاحب زمان می شد چه می شد؟

گر چه در باطن بود او میزبان خلق عالم
«ملتجی» را اگر شبی او میهمان می شد چه می شد؟

بانگ جاء الحق

ایخدا جان بر لب آمد مهدی زهرا (س) نیامد
حجت بن العسکری (ع) آن مونس دلها نیامد
خون بجای اشک شد جاری ز چشم عاشقانش
آنکه گیرد خون ز چشم عاشق شیدا نیامد
دیده یعقوب دوران شد سپید از انتظارش
آنکه بینا میشود از دیدنش اعمی نیامد
کاخهای ظلم شرق و غرب عالم را گرفته
آنکه ویران میکند کاخ ستمها را نیامد
کارد از جور عدو بر استخوان ما رسیده
بارالها از چهره و پشت پناه ما نیامد
بر سر راهش نشسته حضرت عیسی بن مریم (ع)
پیشوای و مقتدای حضرت عیسی (ع) نیامد
بانگ باطل هر طرف یارب طنین افکنده اما
بانگ جاء الحق بگوش از جانب بطحا نیامد
سیل اشک دوستان فاطمه (س) تا چند جاری
دادخواه حضرت صدیقه کبری (س) نیامد
در جوانی فاطمه (س) شد کشته از بیداد دشمن
آنکه گیرد انتقام خونش از اعدا نیامد
«ملتجی» در حسرت دیدار او پیوسته گوید
ایخدا عمرم سرآمد مهدی زهرا (س) نیامد

شمع شبستان

ایخدا جان بر لب آمد جان جانانم نیامد
جسم و جانم شد ملول و روح ریحانم نیامد
چشم یعقوب زمان خون بارد از هجران و گوید
ایخدا عمرم سر آمد ماه کنعانم نیامد
سروستان در بهاران زینت باغ است یارب
شد بهار عمر اما سرو بستانم نیامد
وعدۀ نصرمن الله داده حق در عصر غیبت
عصر غیبت شد ولی موعود قرآنم نیامد
نور ایمان گنج پنهان محیی آئین قرآن
حجبت اثنی عشر آن سر یزدانم نیامد
روز ما تاریک شد تاریکتر از شام تیره
شام تاریک آمد ولی شمع شبستانم نیامد
«ملتجی» شومثقی تا روی ماهش را ببینی
هی مگو آخر چرا آن مونس جانم نیامد

پیک وصل

گسرد بام وصل تو مرغ دلم پر می زند
در هوای دیدن روی تو پر پر می زند
در ره وصل تو ما را باکی از اغیار نیست
طعنه ها گرچه بما خصم ستمگر میزند
سر عشقت را نهان کردم من از بیگانگان
کی دل عاشق دم از راز مستر می زند
از فراق روی تو دیگر بئنگ آمد دلم
پیک وصل تو مرا کی حلقه بر در می زند؟
آن دلی را کو تو بایک جلوه کردن برده ای
کی بجز حرف تو با کس حرف دیگر میزند؟
کی دل آل علی (ع) شاد از ظهورت می شود
کی بجان کفر و اهلش قهرت آذر می زند؟
آه از سوز جگر زهرای (س) اطهر می کشد
ناله از دل زینب (س) غمگین مضطر می زند
«ملتجی» تا جان بتن دارد گدای کوی تست
از تراب مقدم تو بر سرافسر میزند

همهٔ امید

زان خالقی که خلقت هر خشک و تر کند
دارم امید این شب ما را سحر کند
آن دلنواز خسته دل دلشکستگان
آیا شود بجانب ما هم نظر کند
از حق بخواه ای همه امید شیعیان
دیگر دعای منتظرانت اثر کند
این دل که خوبدرد فراق گرفته است
تا کی بدرد هجر تو باید بسر کند
پیک وصال تو که براهش نشسته ایم
ما را کی از زمان وصالت خبر کند
سیل هموم چون بدلم آورد هجوم
سد ولای تست که رفع خطر کند
هر خیر بی ولای تست، شریست پُر ضرر
دل بستگی بتواست که دفع ضرر کند
دل تنگ گشته منتظر بیقرار تو
لطفی نما بوادی قُربت سفر کند
صدها هزار یوسف مصری در انتظار
تا کی خدا جمال تو را جلوه گر کند
توفیق آن عمل تو عطا کن که دمبدم
ما را به آستان تو نزدیکتر کند
خواهد مدام «ملتجی» از حق که از دلش
مهر هر آنچه غیر تو باشد بدر کند /

به به از این گل

آمد آن ماهی که عالم را فروزان می کند
ملک را در خرمی چون باغ رضوان می کند
سر زد از جیب ولایت نوگل باغ وجود
به به از این گل که عالم را گلستان می کند
بهر این مولود مسعود همایونی خدای
عرش را بادست خود امشب چراغان می کند
نور خود را در قبال نور رویش مشتری
از خجالت پشت ابرتیره پنهان می کند
نازم از آن مه که عالم را زبیت عسکری (ع)
امشب از یک جلوه خود نور باران می کند
ای محب مهدی (عج) آل محمد (ص) غم مخور
بی شک او امشب عنایت بر محبان می کند
ای که یک عمری شعارت هست یا بن العسکری (عج)
بر تو امشب حضرتش لطف فراوان می کند
لامکان ذاتش بود چون ذات یزدانی و جای
خود نه، بل یک پرتوش در دار امکان می کند
آنچه نور کبریا در طور باموسی (ع) نمود
جلوه های گاه گاهش با دل و جان می کند
ایکه می سوزی ز هجرش غم مخور او را خدا
عنقریب از پرده غیبت نمایان می کند
چون شود امر ظهورش صادر از درگاه حق
این شب تاریک را صبح درخشان می کند
گرچه نقص عقل، مارا هست اما از کرم
دوستان خویشان را رفع نقصان می کند
ذوالفقار حیدری را از نیام آرد برون
دادخواهی حضرتش از اهل طفیان می کند

ظالمان دوره تاریخ را کیفر دهد
 کاخهای ظلم را از ریشه ویران می کند
 پاکسازی میکند از کفر شرق و غرب را
 حکمفرما در جهان احکام قرآن می کند
 امر باطل گربود رائج بزودی حضرتش
 دایراندر ملک هستی امر یزدان می کند
 پرچم «نصر مبین الله» آورد در اهتراز
 نصب آنرا برفراز بام کیوان می کند
 در کنار تربت پاک فلک جاهش بما
 عیدی امشب لطف سلطان خراسان می کند
 یا علی موسی الرضا (ع) امر فرج از حق بخواه
 چون دعایت را اجابت ذات یزدان می کند
 آتش سوزنده اندر کوره با آهن کند
 آنچه با دل شعله های نار هجران می کند
 آنکه درد هجر راهر گز نکرد احساس، کی؟
 درد او را ذات حق از لطف درمان می کند
 «ملتجی» غمگین مشو لطف امام منتظر (عج)
 کار را روز قیامت بر تو آسان می کند

وادی خضرا

هر کسی آزاد از قید تعلقها بود
در شمار سالکین وادی معنی بود
طور سینا جلوه گاه نور یزدان بر کلیم
سینه صافی دلان چون سینه سینا بود
مرده است آندل که از مهر خدا بی بهره است
دل اگر جای خدا شد زنده و احیا بود
دل نباشد لایق از خالی نشد از غیر دوست
قلب عاشق محرم اسرار ما اوحی بود
فاش گویم سر ما اوحی تولای علیست (ع)
بی تولای علی (ع) توحید بی معنا بود
دانی ای دل چیست معیار ولای مرتضی (ع)
در زمان ما، که عصر غیبت کبری بود
انتظار و حب مهدی (عج) شاخص حب علیست
آنکه اندر انتظارش خالق یکتا بود
جان عالم باد قربانش که از روز نخست
از فیوضاتش بپا دنیا و مافیها بود
خوش به حال عاشقی مخلص که او را در جهان
بر سر کویش باذن حضرتش سُکنا بود
کوی مهدی (عج) شهرک مخصوص ختصین اوست
در صحائف نام آنجا وادی خضرا بود
سر و اسراری خدا بنهاده در این سرزمین
واقف از اسرار آنجا ایزد دانا بود
گر زمین را پیکری گیری برایش عضوهاست
وادی خضرا یقیناً قلب آن اعضا بود
در سلوک اهل معنی طی منزلها شود
سیر اهل معرفت یکروز هم زانجا بود

«ملتجی» تنہا ظہور آن امام منتقم
باعث شادی قلب حضرت زہرا (س) بود

صوت آنا الحق

کی شود عالم سراسر وادی خضرا شود؟
باصفا ملک زمین چون جنت المأواشود؟
کی شود مولای ما صوت انا الحق در دهد
محو هر باطل نماید هر حقی احیا شود
کی شود پیک وصالش حلقه زن بر در شود
منقضی دیگر زمان غیبت کبری شود
عنقریب ای آنکه از این تیره روزی خسته ای
روشن عالم از فروغ مهدی (عج) زهرا (س) شود
مهدی (عج) زهرا (س) بود احیاگر امراله
آنکه صدها عیسی (ع) از یک نفخه اش پیدا شود
کس نیارد تا کند سر پیچی از فرمان او
موبم و حکم خدا با همتش اجرا شود
گسترش پیدا کند آئین قرآن مبین
جمع آئین همه ادیان و مکتبها شود
چونکه یکرنگی میان مردمان آید پدید
ریشه کن تخم نفاق از پهنه دنیا شود
ای عزیزجان من یا حجة بن العسکری (عج)
کی شود این دیده ها بر روی ماهت و اشود
یک سری هم هر کجا هستی بیا در بزم ما
میشود از در گهت ایدوست استدعا شود
مهدیا (عج) در اختیار تست طبع «ملتجی»
هان مننه نطقش برای غیرتو گویا شود

خیمه دل

درد مآجز به ظهور تو مداوا نشود
تا نیائی گره از کار بشر و نشود
کاخ ظلم و مسم افراشته سر تا بفلک
پس چرا خیمه عدل تو سراپا نشود؟
تا خداوند جهان اذن قیامت ندهد
پاک از لوث ستم صفحه دنیا نشود
دین و ایمان بشر و زر و وبالش گردد
اگر از جانب تو صحتش امضا نشود
هر که با فعل خود آزار دهد قلب ترا
مورد مغفرت خالق یکتا نشود
روز محشر که سرائر همه ظاهر گردد
در کف هر که بود خط تورسوا نشود
رهرو وادی تقوی و فضیلت نبود
آنکه در زمرة عشاق تو احصا نشود
نور تو جلوه اگر بردل موسی (ع) نکند
شامل حضرت او آن ید بیضا نشود
تو اگریاری عیسای پیمبر (ع) نکنی
مرده احیا ز دم حضرت عیسی نشود
وعده روز ظهور تو که داده است خدای
دارم امید که موکول بفردا نشود
تا تو ای منتظر از پرده نیائی بیرون
شادمان مادر تو حضرت زهرا (س) نشود
صله بر آنکه بدرگاه تو آورده پناه
دور از شأن تو بینیم که اعطا نشود
«ملتجی» وای بحال تو و بخت بد تو
نظری گر بتو از جانب مولا نشود

چشمه حیات

گوئی اگر ز لطف جوابم چه میشود؟
آیسی اگر شبی تو بخوابم چه می شود؟
من سائل همیشگی در گنه توأم
گرباز هم دهی تو جوابم چه می شود؟
دانم که بی لیاقتم اما بیاوری
از یاورانت اربه حسابم چه می شود؟
سر تا بپا حجابم و مفتون روی تو
یکسو اگر زنی تو حجابم چه می شود
ای چشمه حیات، منم تشنه وصال
ریزی بکام جرعه آبم چه می شود؟
ای رحمت خدا که دل از دوریت بسوخت
رحم ار کنی بقلب کبابم چه می شود
با عجز «ملتجی» بتو گوید اگر بحشر
آسان کنی حساب و کتابم چه می شود

سرّما اوحیٰ

کسی شود مولا بیاید مهدی زهرا (س) بیاید
آنکه از او عالم هستی بود بر پا بیاید
حجت خلاق سرمد محیی آئین احمد (ص)
قائم آل محمد (عج) سرّما اوحیٰ بیاید
آنکه چرخ آفرینش می برد فرمان او را
از پی اصلاح امر مردم دنیا بیاید
آن انیس اولیاء و مونس قلب ائمه (ع)
یادگار خاندان عترت طاهها (ص) بیاید
معدن جود و فتوت میوهٔ بستان عصمت
شمس تابان ولایت شمع محفلها بیاید
نور خورشید سما را محو در نورش نماید
آن فروغ دیدگان سیتد بطحا (ص) بیاید
صورت عالم اگر زشت است پیش دیدگانت
غم مخور طاووس اهل جنت المأوا بیاید
آن گلی کنز جلوهٔ او می شود عالم گلستان
بلکه دنیا می شود چون وادی خضرا بیاید
کسی شود آن سرّیزدان جان دین و روح قرآن
دلنواز اهل ایمان قانع اعدا بیاید
آن امید انبیا (ع) ز آدم (ع) گرفته تا به خاتم (ص)
دادخواه حضرت صدیقه کبری (س) بیاید
مشکلات اهل ایمان گر شد از اندازه بیرون
غم مخور مهدی (عج) برای حل مشکلیها بیاید
«ملتجی» صبرش سرآمد با دلی بیتاب مردم
هی بخود گوید که یا امروز یا فردا بیاید

جان انبیا(ع)

غم دل در فراق روی دلبر
زند بر قلب ما هر لحظه نشتر
ز درد هجر او بیمار گشتم
ملول از صحبت اغیار گشتم
دوای درد ما دیدار یارست
وگرنه دائم ایندل بیقرار است
خدا داند که هجرش خسته ام کرد
چو مرغ بال و پر بشکسته ام کرد
تو ای مهدی (عج) که جان انبیائی (ع)
تو که طاووس آل مصطفائی (ص)
تو که دست خدا در آستینی
چراغ محفل اهل یقینی
ترا ای قبله دل‌های محزون
قسم بر حق ذات حی بیچون
نباشد جز توأم پشت و پناهی
نگاهی کن نگاهی کن نگاهی
نگاهی کن که سرتا پا فقیرم
فقیر و مستمند و سر بزیرم
تو مولای منی من بنده تو
ولیکن بنده شرمنده تو
اگرچه از گل وصلت نچیدم
ترا از هر دو عالم برگزیدم
مراد از دین قرآنم توئی تو
توان و صبر و ایمانم توئی تو
انیس قلب ما شد انتظارت
شود افتد به جمع ما گذارت

نگاهی سوی ما دلخستگان کن
دل غمگین ما را شادمان کن
بیا جاننا مرا حاجت روا کن
مرا از لطف با خود آشنا کن
تو الطاف خودت را شاملم کن
بکش دستی برویم کاملم کن
میبادا از درت دورم نمائی
میبادا در برویم ناگشائی
اگر چه کمترم از خاک راهت
پناه هم ده تو در ظل پناهت
مراد «ملتجی» باشد لقاییت
بیفشاند سرو جان را بیپایت

تمنای لقا

جز در خانه تو در نزنم جای دگر
نروم از سرکوی توبه مأوای دگر
خاک عالم ب سرم گر طلبم در همه عمر
از خدا غیر لقای تو تمنای دگر
منکه بیمار غم هجر توأم میدانم
جز وصال تو مرا نیست مداوای دگر
چشم محروم ز دیدار رخت، بینا نیست
چه شود لطف کنی دیده بینای دگر
پیش ما بی تو بود دوزخ و جنت یکسان
بی وجود تو نیم طالب دنیای دگر
غیر عرفان تو از ساحت قدس ازلی
عاشق دلشده را نیست تقاضای دگر
بخت برگشته بود «ملتجی» اربگزینند
جز تو یابن الحسن (عج) او سرور و مولای دگر

یوم السرور

آرزوی ما بُود درک ظهور حضرتش
زنده ماندن فیض بردن از حضور حضرتش
تاکنون روز خوشی شیعه بخود کی دیده است؟
شاد می گردد ولی روز ظهور حضرتش
غم مخور ای تشنه ماء وصالش عنقریب
نوش جانانت می شود ماء ظهور حضرتش
مهر و مه دیگر نمی تابد در ایام ظهور
نور گیرد عالم هستی ز نور حضرتش
غلغله افتد در افلاک از قیام آن جناب
شور محشر می شود بر پا ز شور حضرتش
نی همین موسی (ع) بطور از جلوه اش مدهوش شد
حال غش افتاده موساهما (ع) بطور حضرتش
خویش را آماده کن بهر فرج ای «ملتجی»
تانباشی شرمگین یوم السرور حضرتش

ترجیع بند «جاء الحق»
«بند اول»

دلم از غیر دوست بیزار است	اینهم از لطف بیحد یار است
بین احباب خالص مفتون	صحبت از جلوه‌های دلدار است
یار من در عوالم ملکوت	مایه افتخار دادار است
آنکه از غیر او شود فارغ	الحق او در زمانه دیندار است
کفر، غفلت ز اولیاء خداست	دین، تولای آل اطهار (ع) است
جلوه دائم کند بیارانش	گرچه او مختفی زانظار است
دائماً دیدگان عشاقش	از غم هجر او گهر بار است
نه فقط یار ماست در عالم	انبیاء (ع) را معین و غمخوار است
سالک راه را بگو از اوست	اگر اقبال یا که ادبار است
مهدی (عج) ای آنکه نور خسارت	نور حق است و نور الانوار است

ذات سرمد حقیقت مطلق
در خصوص تو گفت «جاء الحق»

«بند دوم»

ای تو بیرون زحیطه امکان
بی بهاتر زجان نمی باشد
همه ما خَلق ترا مملوک
بر سریر عدالت و میزان
نام تو لابلای هر آیه
اصل تو «انما یرید الله»
به «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»
طبق نص صریح «فَانْتَظِرُوا»
مکتب عشق را توئی استاد
در زمان تومی شود ظاهر
وی تو جانان هر چه دارد جان
گر نگردد فدائی جانان
بموالم فقط توئی سلطان
که بغیر از تومی دهد فرمان؟
یولای علی (ع) بود پنهان
شان تو «هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ»
شده تعبیر از تو در قرآن
انتظار تومی کشد یزدان
جبرئیل است طفل ابجد خوان
سر دین و حقیقت ایمان

ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

«بند سوم»

هرکسی را گدای خود کردی	دائماً مبتلای خود کردی
محفلی عاشقان بیدل را	باصفا از صفای خود کردی
هرکه از غیر تو مبراً شد	قسمت او لقای خود کردی
انبیاء را در عالم ارواح	واله از جلوه‌های خود کردی
درد هجران، بلا بود ما را	مبتلا بر بلای خود کردی
گرتو از دست ما شوی راضی	راضی از ما خدای خود کردی
من چسان شکر حق بجا آم	که مرا آشنای خود کردی
نای نی را زنفخه رحمان	پرزشور و نوای خود کردی
از چه مخفی ز دوستدارانت	صورت دلربای خود کردی
گرچه از چشم خلق پنهانی	همه را جانفدای خود کردی

ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

«بند چهارم»

آنکه عمری گدای کوی توشد	آبرومند ز آبروی توشد
خوش بحال کسیکه در عالم	باز چشمان او بروی توشد
بزم عشاق تو عجب بزمی است	نقل این بزم گفتگوی توشد
واقعاً هوشیار و آگاه است	هر که مست از می سبوی توشد
عاشق بیقرار و بی تاب است	هر کجا شد بجستجوی توشد
چون خلیلش نظر بعرش فتاد	مات از طلعت نکوی توشد
محفل بی ریای مشتاقان	میعطر ز عطر و بوی توشد
دشمن و منکر خداوند است	هر کسی دوست با عدوی توشد
دست حاجت به پیش تست دراز	چشم امید خلق، سوی توشد
هر که را معرفت عطا کردی	متخلق به خلق و خوی توشد

ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

«بند پنجم»

هر که شد بینوای تو شاهست
جبهه سای تو سالک معنی است
نور مهتر بهردلی تابد
آنکه واقف شد از شئونانت
جز تو ای چشم کبریا در خلق
چونکه ما منتسب بتو هستیم
هر که دیدیم از اولی الأَبصار
هر که صاحب دل است می سوزد
سنیه مادر تو (س) مجروح است
تا تود در چاه غیبتی جانا
ورنه خاکش بسر که گمراه است
خاکسار تو صاحب جاه است
حبشی زاده گر بود ماه است
عارف واقعی به الله است
که به اسرار خلق آگاه است؟
پیش حق کوه جرم ما کاه است
تابیائی تو چشم بر راه است.
شمع دلهای عاشقان آه است
تا کی اورا نوای جانکاه است؟
چون علی (ع) همدم دلت چاه است

ذات سرمد حقیقت مطلق
در خصوص تو گفت «جاء الحق»

«بند ششم»

طاعت حق اطاعت مهدی (عج) است	سرقرآن ولایت مهدی (عج) است
بکف با کفایت مهدی (عج) است	اختیار حیات موجودات
لایق او عبادت مهدی (عج) است	حق بری از عبادت خلق است
همه بهر سلامت مهدی (عج) است	به تصدق خدا دهد روزی
بهره اش از عنایت مهدی (عج) است	هرکسی بهره ور زمعنی شد
بخشش وجود، عادت مهدی (عج) است	لطف و احسان سجیتش باشد
رشحه ای از طراوت مهدی (عج) است	آن طراوات که در گل و باغ است
مهتدی از هدایت مهدی (عج) است	سالک وادی محبت و عشق
بسته تا چند رایت مهدی (عج) است؟	هی مگو کفر تا یکی رائج؟
عهد، عهد امامت مهدی (عج) است	«ملتجی» بعد مدتی کوتاه

ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

آرزوی لقا

چشمم براه مانده آیا نور دیده‌ام
عمری است انتظار قدومت کشیده‌ام
شکر خدا که در دل من جا گرفته‌ای
به به اگر که جلوه نمائی بدیده‌ام
هر شب عقایدم بتو ابراز می‌کنم
دارم امید صبحه نهی بر عقیده‌ام
از آنچه خلق کرده خداوند لَمْ يَزَلْ
مهر ترا بحق خدا برگزیده‌ام
هر شب بیاد روی تو در بزم اهل انس
هستی تو خود گواه که با سر دیده‌ام
یک‌عمر آرزوی لقای تو می‌کنم
گریک نظر کنی بمرادم رسیده‌ام
پشتم دوتا شده است ز سنگینی دوبار
در زیر بار جرمم و هجرت خمیده‌ام
پرگشته نامه عملم از خطا و جرم
کن محو سیئات مرا از جریده‌ام
چون نام تست ورد زبانم عَلَي الدَّوَامِ
بس طعنه‌ها ز مردم نادان شنیده‌ام
عید است بر من آن نفسی کز سوای تو
بینم بخود که قیند علایق بریده‌ام
دیوانه گشت «ملتجی» از شدت فراق
دیگر فراق بس بود ای نور دیده‌ام

گل زهرا

تا ترا دارم غمی از محنت دنیا ندارم
وحشتی از هول قبر و سختی فردا ندارم
در محافل جذبه شوق تو من را می کشاند
ورنه کاری با کسی از مردم دنیا ندارم
دلخوشم از زندگانی تا که دریا بم زمانت
آرزویی غیر از این از قادر یکتا ندارم
شکر لیلّه دوختم چشم تمنایم بسویت
چشم بر حور و قصور و جنت المأوا ندارم
مونس و آرام جانم در همه عالم توئی تو
تکیه گاهی غیر تو در روز و انفسا ندارم
گر به صحرا می روم یا دشت، دنبال تو گردم
ورنه قصد لذتی از گردش صحرا ندارم
«ملتجی» گوید خدایا از تو در ادوار عمرم
حاجتی جز آشنائی با گل زهرا (س) ندارم

طمأنینه دل

آتش گرفتم از شرر هجر دلبرم
یارب شود که دلبرم آید دمی بزم؟
چشم از سوای حضرت او بسته ام مگر
بیرون کند خیال اباطیل از سرم
یادش مرا یگانه طمأنینه دل است
واللّٰه اوست واقع اذکار داورم
با حور و حوض کوثر و غلمان مرا چکار؟
تنها هم اوست جنت و آنهار و کوثرم
دست مرا اگر نکند کوتاه از خودش
دیگر چه غم ز برزخ و صحرای محشرم
بیماری است به سلامت مرا اگر
آید طبیب جسم و روانم به بستم
ای «ملتجی» بسجده برو دائماً بگو
شکر خدا ولایت او شد مقدرم

قبله کعبه

بلای هجر تو افتاده است برجانم
وصال تست یگانه دوا و درمانم
بیا و رحم به آشفته حالی من کن
که از فراق تو سرگشته و پریشانم
نگفته راز دلم را تو خوب میدانی
که واقفی توبه سر و ضمیر پنهانم
بانتظار وصال تو پر زخم از شوق
وگرنه عالم دنیا همی است زندانم
ترا چو قبله نگیرد برای خود کعبه
نماز جانب آن کعبه من نمی خوانم
خدای من چه شود کز کرم دمی افتد
نگاه بی رمق من بروی جانانم
شنید «ملتجی» از عارفی که می گفتا
چو عاشق توأم ایدوست ز اهل ایمانم

دوری یار

جانم آمد بلب از دوری یارم چکنم؟
روز و شب از غم او زار و نزارم چکنم؟
قابض روح چو خواهد که بگیرد جانم
اگر آن یار نیاید بکنارم چکنم؟
اگر آن دلبر جانانه دوران از من
دستگیری نکند، آخر کارم چکنم؟
عمر بگذشت به مهجوری و غفلت هیات
گر نبینم رخ تابان نگارم چکنم؟
ایکه بایک نظری صد گره رابگشائی
گره ای سخت فتاده است بکارم چکنم؟
نسپرد ره بتو جز رهرو راه تو ولی
من که گم کرده ره اندر شب تارم چکنم؟
گفته ای صبر کن آخر که فرج نزدیک است
رخت بر بسته زدل صبر و قرارم چکنم؟
گر خداوند بعدلش به حسابم برسد
چون شود بسته بمن راه فرارم چکنم؟
تو مگر شافع من روز قیامت باشی
ورنه با اینهمه سنگینی بارم چکنم
من بیمار بدرد تو و بر درد فراق
هم چنان «ملتجی» ایدوست دچارم چکنم؟

اشک انتظار

هر لحظه‌ای که سوی خداوند رو کنم
یا بن الحسن (عج) ظهور ترا آرزو کنم
با هر که دیده چهره نورانی ترا
از آن دو خال صورت تو گفتگو کنم
در گوشه و کنار مشاهد که میروم
با دقت تمام ترا جستجو کنم
در گلشن خیال لقای تو واله ام
تا کی گلی ز گلشن وصل تو بو کنم؟
مردم ز داع هجر تو از بهر دیدنت
آخر کجا روم ز چه کس پرس وجو کنم؟
خشک است کام جان و دل از التهاب هجر
از آب وصل تو چه شود تر گلو کنم
از معصیت چو گشت سویدای دل سیاه
با اشک انتظار تو اش شستشو کنم
چون «ملتجی» بتوام روز رستخیز
از بستگی بتو طلب آبرو کنم

محروم از زیارت

چون ما اسیر نفس و هوی و هوس شدیم
محروم از زیارت آن دادرس شدیم
پابند عرف‌ها و اباطیل گشته‌ایم
گویا که در شمارهٔ اصحاب رس شدیم
در یک دلی دو مهرنگنجد چه شد که ما
دم می‌زنیم از گل و همبزم خس شدیم
رفتیم راه شربگمانی که خیرماست
واحسرتا بمنزله‌های دنس شدیم
گرقائلیم غیر ولی هیچ کاره است
دیگر چرا بغیر ولی ملتیم شدیم؟
دام فریب هرطرفی گسترانده دهر
آخر بدست خویش اسیر قفس شدیم
صدها هزار قافله هر لحظه بگذرد
بیدار پس چرا نه زبانگ جرس شدیم؟
چون «ملتجی» که عمر عزیزش تباه گشت
باید که پیش رفت دریفا که پس شدیم

پرده جهل

هجر تو برده قرار از دل ما مهدی (عج) جان
آتش افروخته در حاصل ما مهدی (عج) جان
حبّذا آنکه بفضل و کرم حیّ ودود
بولای تو عجین شد گیل ما مهدی (عج) جان
تو عیان در همه جا هستی و اما افسوس
پرده جهل بود حائل ما مهدی (عج) جان
جز ظهور تو که حلال همه مشکل ماست
بخدا حلّ نشود مشکل ما مهدی (عج) جان
قافله رفته و ما مانده زره در شب تار
رحمتی مانده بگیل محمل ما مهدی (عج) جان
غم دوری تو ما را بیلا کرده دچار
ترسم آخر که شود قاتل ما مهدی (عج) جان
«ملتجی» ما بتو هستیم و تقاضا داریم
نعمت وصل کنی شامل ما مهدی (عج) جان

سایه لطف

تا نبینم رخ زیبای ترا مهدی (عج) جان
دل‌م آرام نگیرد بخدا مهدی (عج) جان
نیمه‌جانی که بتن مانده نشار تو کنم
گر ببینم گل رخسار ترا مهدی (عج) جان
نام دلجوی تو ای مظهر اسماء و صفات
همه جا ورد زبانست مرا مهدی (عج) جان
چشم امید بتو دوخته و آمده است
بدرخانه لطف تو گدا مهدی (عج) جان
همچو پروانه دل‌م پرزند و بیتاب است
گرد انوار تو ای شمع هدی مهدی (عج) جان
من نه آنم که کشم دست گدائی از تو
نکنم دامن لطف تو را مهدی (عج) جان
تونه آنی که کنی سائل خود را نومید
چون توئی معدن احسان و سخا مهدی (عج) جان
دستگیری کن از این غرقه دریای فتن
تا رهد از خطر موج بلا مهدی (عج) جان
خبر وصل تو کوتا که غم از دل گیرد
دیگر ای یوسف گمگشته بیا مهدی (عج) جان
عاشق منتظر خسته دل بیمار
یابد از فیض حضور تو شفا مهدی (عج) جان
آنکه شد از تو جدا لعنت حق شامل اوست
مپسند اینک که شوم از تو جدا مهدی (عج) جان
کم مباد ای پسر فاطمه (س) حتی آنی
سایه لطف شما از سر ما مهدی (عج) جان
قبله کعبه تو و روح عبادات توئی
ای صفا را ز صفای تو صفا مهدی (عج) جان

همتی ده بمن «ملتجی» بی قابل
تا نخواهم ز خدا غیر ترا مهدی (عج) جان

قلب سوزان

بَلْبُ جانم رسید از فرط هجران تو مهدی (عج) جان
مداوم دیده‌جانست گریبان تو مهدی (عج) جان
دل ما گشت کانون غم و اندوه ز آنروزی
که ما را ذات حق بنمود حیران تو مهدی (عج) جان
چراغ عمر را هر لحظه بینم روبه خاموشی
از آن ترسم نبینم روی تابان تو مهدی (عج) جان
تمتای همه ذرات عالم از خدا این است
کند جاری خدا در ملک، فرمان تو مهدی (عج) جان
طفیل خلقت ذات تو شد مخلوق، جا دارد
خلایق جملگی گردند قربان تو مهدی (عج) جان
تو خوان نعمت بی انتهای ذات سبحانی
خورد روزی خود مخلوق از خوان تو مهدی (عج) جان
مرا مهمان نمودی از کرم برخوان احسانت
شود آیا ز تو محروم مهمان تو مهدی (عج) جان؟
ندارم قابلیت تا فدای مقدمت گردم
شوم قربان خاک پای اعوان تو مهدی (عج) جان
تو داغ اولیاء و مادرت زهرا (س) بدل داری
بمیرم از برای قلب سوزان تو مهدی (عج) جان
دل تو از برای شیعیانست سخت میسوزد
فدای آن دل از غصه بریان تو مهدی (عج) جان
تو کی آئی که تا گردد ز جسم نحس عدوانت
جدا سرهایشان از تیغ بران تو مهدی (عج) جان
اگر اعمال ما افتد قبول ساحت قدست
شود الحق قبول ذات یزدان تو مهدی (عج) جان؟
عنایت کن نگهداری نما از «ملتجی» چندی
که تادریابد آن مهجور، دوران تو مهدی (عج) جان

دیار عشق

یارب سلام ما به ولی زمان رسان
یعنی به آن ذخیره و گنج نهان رسان
باد صبا اگر گذری از دیار عشق
پیغام ما به مهدی صاحب زمان (عج) رسان
برگو که قلب شیعه تو سخت خسته است
بازآ و مرحمی بدل شیعیان رسان
ای ابر رحمتی که نهانی به کتم غیب
آب وصال خویش به لب تشنگان رسان
ای دست حق بیابدر از آستین غیب
دستی برای یاری افتادگان رسان
یارب چه می توان که قیامش باذن تست
اذنش بده به خسته هجرش توان رسان
هجرش ربنوده از کف ما صبر و تاب را
یارب ظهور حضرت او بی امان رسان
ای پاسبان عالم ایجاد، الْعَجَل
بازآ و خود بگله دور از شبان رسان
ای «ملتجی» مدام بخواه از خدا، بگو
یارب پناه و منجی مستضعفان رسان

یا معزالاولیاء

یا مُعِزَّ الْأَوْلِیَا یابن الحسن (عج)
یا مذلَّ الْأَشْقِیَا یابن الحسن (عج)
ای امید اولین و آخرین
یا مُمِذَّ الْأَنْبِیَا یابن الحسن (عج)
مصدر فیض خدا در مایوی
منبع لطف خدا یابن الحسن (عج)
عرصه گیتی نه جولانگاه تست
ما خَلَقَ، گوی شما، یابن الحسن (عج)
زاتش هجران تو دل آب شد
قسمت ما کن لقا یابن الحسن (عج)
ایکه باب حاجت خلقی به حق
إِعْطِنَا حَاجَاتِنَا یابن الحسن (عج)
لحظه ای دلجوئی از دلخسته کن
از غم او را کن رها یابن الحسن (عج)
امت خیرالبشر افسرده اند
تا توئی در اختفا یابن الحسن (عج)
وہ غلظت گفتیم منم در اختفا
حاضری در هر کجا یابن الحسن (عج)
لختی آرام ای سوار تیزی
مانده از راهیم ما یابن الحسن (عج)
یا مُغِیْثَ الشَّیْعَةِ أَذْرُکَ جَمْعِنَا
إِسْتَجِبْ دَعْوَاتِنَا یابن الحسن (عج)
آرزوی ما همه دیدار تست
هَبْ لَنَا آمَالَنا یابن الحسن (عج)
از تو دارد مسئلت یک جرعه ای
«ملتجی» زاب بقا یابن الحسن (عج)

یابن الحسن (عج)

ای منجی هر مردوزن غرقیم در بحر محن
ما را رها کن زین فتن یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
ای نور چشم فاطمه (س) دوران هجر ما همه
کی می پذیرد خاتمه؟ یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
ای مجری احکام دین ای محیی شرع مبین —
ای دست حق در آستین یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
شد قبله ما کوی تو محراب ما بروی تو
بینیم ما کی روی تو؟ یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
ای مظهر لطف خدا بیند ترا گر چشم ما
کم می شود آیا ترا؟ یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
قلب محبان غرق خون از جور این چرخ زبون
از پرده کی آبی بروی یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
دنیا و عقبایم توئی سالار و مولایم توئی
تنها تمنایم توئی یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
از راه احسان و کرم بردار شاها از دلم
سنگینی بار آلم یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
بار غم هجران تست چشم دلم گریان تست
دل دائماً حیران تست یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
افتاده ام دستم بگیر دستم بگیر ای دستگیر
رحمی نما بر این حقیر یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
مهر ترا دارم بدل از تو ولی هستم خجل
این روسیه را کن بجل یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)
ای «ملتجی» را ملتجا ای شیعیان را مقتدا
دوری بس است دیگر بیایابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج)

جلوه حق

ای حُجّت حق گوشه چشمی سوی ما کن
حاجات فزون از حد ما را توروا کن
دل داده/بتو از همه اغیار بریدیم
یک جلوه توای جلوه حق بر دل ما کن
تا سیر نبینیم ترا کام نیابیم
خود منتظران را همگی کامروا کن
بهر فرجت ای ولی خالق و مخلوق
در پیشگه ذات خداوند دعا کن
آیم همه شب بر در لطفت به گدائی
لطفی توایا رحمت رحمان بگدا کن
از آنچه بخوبیان درت لطف نمائی
بر ما بتولای علی (ع) نیز عطا کن
ای وجه خدا هست بقایم به لقایت
از شوق لقا قسمت ما آب بقا کن
گر درد مرا چاره نخواهی چه توان کرد؟
درد دل زهرای (س) ستمدیده دوا کن
از قبر برون کن بدن آن دودنی را
با اذن خدا محکمه عدل بپا کن
محکوم چو گشتند تن آن دونفر را
آتش بزن وشاد دل خیرنسا (س) کن
ای «ملتجی» از آل علی (ع) روی مگردان
می کوش زخود عترت اطهار (ع) رضا کن

دم جانبخش

الهی چشم ما را بر جمال دوست بینا کن
قلوب مرده ما زان دم جانبخش احیا کن
وجود ما سراپا غرق عصیانست و ناپاکی
به ظُهر ذات او ما را ز ناپاکی مبرا کن
الهی چون شب تار است روز ما ز هجرانش
ز پشت ابر غیبت روی ماهش را هویدا کن
ز ما نه دین ختم الانبیا (ص) را نیمه جان کرده
به جسم نیمه جان شرع، جان تازه القا کن
به مهجوری قرآنِ غریبت رحم کن یارب
برات انقلاب مهدی موعود (عج) امضا کن
خدایا در جوار حضرت صاحب زمان مهدی (عج)
بما توفیق طوف قبر ثارالله (عج) اعطا کن
تو ای امید قلب اصفیا و انبیا (ع) آخر
بیا احقاق حق اولیا از خیل اعدا کن
طنیب دردمندانی بیا ای محیی دلها
مریض درد هجران را بلطف خود مداوا کن
شده بازیچه دست اجانب دین یزدانت
بیا حکم الهی را تو اندر ملک اجرا کن
اگر چه «ملتجی» کمتر بود از خاک درگاهت
تو او را در شمار شیعیان خویش احصا کن

جزیره خضرا

یارب مرا جزیره خضرا نصیب کن
نائل مرا بدیدن روی حبیب کن
ما را که عمرمان سپری گشت با فراق
دیدار آن عزیزتر از جان نصیب کن
یارب طیب من که علاجم کند کجاست؟
عازم مرا به محکمه آن طبیب کن
ما دلشکسته ایم به آن دلنواز گو
دلجوئی از شکسته دلان غریب کن
یارب برای خاتمه عصر غیبتش
ورد زبان او همه امن یجیب کن
بیش از هزار سال گذشته ز صبر او
یارب دگر برون ز دل او شکیب کن
گویند جمله منتظران همچو «ملتجی»
یارب ظهور حضرت او عنقریب کن

دنیای صاحب‌زمانی (عج)

با یک نگاهی ایندل مهجور ما را شاد کن
این قلب ویران گشته را با وصل خود آباد کن
مرغ دلم محبوس شد در محبس هجران تو
این مرغک محبوب را از آن قفس آزاد کن
بازآ و بین ظلم و ستم پر کرده شرق و غرب را
برچین بساط ظلم را ترویج عدل و داد کن
شیطان و شیطان‌کیش را بردار از روی زمین
امر خدا را رائج اندر عالم ایجاد کن
امید دلجوئی نداریم از کسی جز لطف تو
از ما تو ای «ذکر خدا» یکدم بیا و یاد کن
ما عاشقان خسته را یابن الحسن (عج) منت بنه
در زمره انصار خود از جمله اوتاد کن
بازآ و با تیغ دوسر ای دست حق از آستین
مقهور کن قهار را مظلوم را امداد کن
هر کس برای خود کند تفسیر قرآن مجید
بازآ بحکم واقع قرآن تو استشهاد کن
دل‌های اجداد تو (ع) با غم تا بکی باشد قرین
ای منتقم بازآ و آنها را دگر دلشاد کن
دنیای پر جور و جفا صاحب‌زمانی (عج) کی شود؟
اوضاع را برهم بزن وضعی دگر بنیاد کن
صیاد آمال و هواصید دل ما کرده است
لطفی کن و دل را رها از چنگ این صیاد کن
از بهر درک روز وصلت «ملتجی» خواهد ز تو
عمرش اگر طی شد ز نو آنرا تو استرداد کن

کشتی امن

تو از نای من مسکین نوای خویش بیرون کن
سُویدای وجودم را بسر عشق مفتون کن
اگرچه خسوندلی از پا درآرد مرد را اما
دلم را از غم شوق وصال غرقه در خون کن
اگر عقل است مانع تا شوم نائل بیدارت
مرا در وادی سیر لقای خویش مجنون کن
اگر لایق نیم راهم دهی در بزم خاصانت
مرا قابل کن و آنکه ببزم قرب مأذون کن
غم غیر خودت را زین دل رنجور زائل کن
ولی بار غمت را در دلم هر لحظه افزون کن
بیا و محتوای قلب را از غیر، خالی کن
سراپای وجودم را ز عشق خویش مشحون کن
اگر باشد وجودم مانع وصل و لقای تو
وجود پر گناهم را به چاه و یل مدفون کن
در این دریای طوفانزا که امید سلامت نیست
مرا در کشتی امن ولای خویش مأمون کن
بزنندان فراق «ملتجی» تا کی بود مسجون
عیادت بهر خشنودی حق زین عبد مسجون کن

گنج نهان

دلم خون شد ز هجرانت بیایکدم برم بنشین
اگر جائی ندارم درخورت روی سرم بنشین
مریض درد هجران توأم ای بهتر از جانم
کنار حوض کوثر میخرامی عنایت کن بیا یکدم
کنار حوض کوثر میخرامی از تو می خواهم
بیا یک لحظه هم روی دوچشمان ترم بنشین
کرم فرما تو ای گنج نهان خالق سرمد
بویران خانه دل جای عرش داورم بنشین
تو که عرش آشیان هستی مگر کم می شود از تو
بیا پیش من خاکی دمی ای سرورم بنشین
کنار بنده بی پا و سر اما ترا عاشق
بپاس حرمت آباء خود (ع) ای محترم بنشین

بنزد «ملتجی» گرچه تهیدست است از معنی
برای دیدن رخسارت ای کان کرم بنشین

نگارمه جبین

برمشام جان رسد بوی نگارمه جبین
میدهد پیک الهی مژده براهل یقین
حضرت عیسی (ع) بیاید زاسمان چهارمین
بهر استقبال مهدی (عج) چاره ساز مرسلین

* * *

عنقریب این دوره غیبت پایان میرسد
در تن بیروح ما از نفخه اش جان میرسد
حجت ذات خدا موعود قرآن میرسد
می شود ظاهر بامر ذات خلاق مبین

* * *

دارم امید این جهان روزی گلستان می شود
شام تار ما همه صبح درخشان می شود
کاخ ظلم از بیخ و بن یکباره ویران می شود
دست حق آید بامر حق برون از آستین

* * *

سیدی یابن الحسن (عج) ای یادگار مصطفی (ص)
نور چشم حضرت صدیقه خیرالنساء (س)
کی بگیری انتقام خون شاه کربلا (ع)؟
کی براندازی بساط کفر و شرک مشرکین

* * *

ایکه از یمن توروزی می رسد بر خاص و عام
صبر ما دیگر شده از دوری رویت تمام
کی نمائی تیغ آتشبار بیرون از نیام
شاد گردد چون بگیری داد او از ظالمین

* * *

ایکه باشد دلنوازی از ضعفیان کارتو

خوشر از خلد برین
کای گروه متقین
همره روح الامین
دلنواز مؤمنین

جان جانان میرسد
فیض رحمان می رسد
سر آیمان می رسد
وجه رب العالمین

نور باران می شود
روز تابان می شود
ز امر یزدان می شود
تا کند احیای دین

زاده شیر خدا (ع)
دادخواه مجتبی (ع)
از گروه اشقیبا
یا مذل الکافرین

رهبر کل انام
ای امام ابن الامام (ع)
گیری از خصم انتقام
بنت خیر المرسلین (س)

باشد الله یار تو

بنگرد در خسار تو
باشد از انصارتو
ای توجان و روح دین

«ملتجی» می خواهد از تو رخصت دیدار تو
دارد امید از تو آن عبید پریش زارتو
مهر تو صد شکر، با آب و گل او شد عجین

* * *

عروة الوثقی

یابن النبی المصطفیٰ (ص) گرم است پشت مابتو	چشم امید شیعیان	نبود بکس الا بتو
حبل المتین و عروۃ۔ الوثقی توئی و ماهمه	افکنده دست احتیاج	ای عروۃ الوثقی بتو
مستضعفین روزگار	از صدر خلقت تا کنون	
باب خداوندی توو	چشم تمنادوخته	ای زاده زهرا(س) بتو
امروز دست کبریا	ارجاع ما را داده حق	یابن الحسن (عج) تنها بتو
در عالم تکوین توئی	بر پا تمام ما خلق	باشد در این دنیا بتو
ای مقتدای کن فکان	کی می کنی پادر رکاب	
از خون مظلومان نگر	جان بر لب آمد، اقتدا	کی می کند عیسی (ع) بتو؟
دنیا پر آشوب است و شر	شد «قصر حمرا» ها بنا	
دنیا پر آشوب است و شر	درمانده شد دیگر بشر	چون وادی، خضرا بتو
در جنت المأواکجا	در فکر حوریم و قصور	اصلاح مافیها بتو
در جنت المأواکجا	هوش و هواس مابود	در جنت المأواکجا

ای «ملتجی» باید شود عمر تو صرف طاعتش
 زیرا که آنحضرت بود از نفس تو اولی بتو

نگاه دلنشین

یا امام العصر (عج) جان عالمی قربان تو
جان بقربان تو و عشاق سرگردان تو
نعمت ذات خدا بر ما سوی الّلهی و هست
خلق عالم ریزه خوار سفره احسان تو
دل مضافاً با نگاه دلنشینت می شود
ای بقربان تو و آن گردش چشمان تو
حبّذا آنکس که در ادوار عمرش همچو شمع
آب شد از شعله سوزنده هجران تو
خوش بحال عاشق شیدای تو کز بعد مرگ
تا بروز محشر کبری شود مهمان تو
هرکسی را آشنا از لطف خود کردی بنخود
میشود مشمول لطف بیحد یزدان تو
«ملتجی» افکنده بردامان تو دست امید
هان مننه دستش شود کوتاه از دامان تو

تنها نگار

قرار دل بیقرار منی تو
بهنگام غم غمگسار منی تو
برای خود هرکس نگاری گرفته
بجان تو تنها نگار منی تو
شبم روز شد از فروغ جمالت
مه روشن شام تار منی تو
زهجران تو داغدارست قلبم
دوای دل داغدار منی تو
چو تنها شدم دل بریدم ز مردم
بصدقم یقین شد که یار منی تو
مرا خوشتر آید ز ملک دو دنیا
ببینم اگر در کنار منی تو
چه در شادی و ماتم و وصل و هجران
بیاد من و قلب زار منی تو
نباشد اگر بیم تکفیر گویم
خدای من و کردگار منی تو
من «ملتجی» گرچه ننگم برایت
ولی مایه افتخار منی تو

یار غریب

ما دردمند عشق و خدایا طبیب کو؟
هجر حبیب کشته مرا گو حبیب کو؟
تاب و توانم از غم هجران زدست رفت
آن مایه متانت و صبر و شکیب کو؟
ما دلشکسته ایم و غریبیم و مضطربیم
دلجوی دلشکسته و یار غریب کو؟
هر بینوا ز گلبن رویش نصیب برد
یارب مرا زخرمن وصلش نصیب کو؟
از هر طرف هجوم خطرها بسوی ماست
ما را زتندباد حوادث رقیب کو؟
ذکر مدام ما شده اَمَّنْ يُجِيبُ و بس
مضطرب شدیم عاقیبت اَمَّنْ يُجِيبُ کو؟
گفتند منتظر شو و فتح است عنقریب
در انتظار مُردم و فتح قریب کو؟
حال دعا و شوق عبادت بما بده
آنگه بگوبه «ملتجی» ات مستجیب کو؟

یگانه منجی

خدایا چاره بنیچارگان کو؟

انیس و مونس غمدیدگان کو؟

خدایا آنکه خون از دوری او

بود جاری ز چشم عاشقان کو؟

خدایا آن گل آل محمد(ص)

که عالم را نماید گلیستان کو؟

خدایا آنکه باشد درید او

کلید قفل ابواب جنان کو؟

خدایا آنکه از قهر جهنم

بما او می دهد خط امان کو؟

خدایا محیی دینت نیامد

تمتی خاتم پیغمبران(ص) کو؟

خدایا گله دین را دو صد گرگ

نشسته در کمینگاه و شبان کو؟

خدایا قانع کفار بیدین

مذل اشقیبا و دشمنان کو؟

ضعفیان را دگر تاب ستم نیست

الهی حامی مستضعفان کو؟

جهان بی جان شد و جان بر لب آمد

به جسم خسته جان، تاب و توان کو؟

تمام فرقه‌ها را پیشوائی است

الهی پیشوای شیعیان کو؟

بگرداب بلا غرقیم یارب

یگانه منجی خلق جهان کو؟

تو خواندی لنگر کون و مکانش

خدایا لنگر کون و مکان کو؟

باوقائهم زمین و آسمان است
نگهدار زمین و آسمان کو؟

ملال انتظار از حد فزون شد

خدایا مهدی صاحب زمان (عج) کو؟

خدایا «ملتجی» از پا افتاده

مددکار ز پا افتادگان کو؟

امیر ممکنات

«بطواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی»
بکنار بیت ماندم من بینوای حیران
بشنید گوش جانم، ز درون چنین صدائی:
تو بصدق متصف شو بصفات اهل تقوی
بسراغ تو من آیم تو مگو چرا نیائی
دل من شکست و گفتم به زبان بی زبانی
که کجا رود گدایت؟ تو کریم ذوالعطائی
تو کریمی و رثوفی تو رحیمی و عطوفی
تو که مظهر خدایی تو که سر اهل اتائی
تو مگیر خورده بر من که ضعیف و مستمند
نکنند به بی نوائت نکنی تو اعتنائی
تو سفینه نجاتی تو حقیقت صلواتی
تو امیر ممکناتی تو ولی انمائی
تو ولی و من اسیرم چکنم که سر بزیرم
بمن فتاده از پا نظری نمی نمائی؟
بخدا تو خوب دانی که امام زین العباد (ع)
دهد او پناه از لطف، به خبیث بی حیائی
بدم و مقرم امانه چنان که بود مروان
تو بیا عنایتی کن به فقیر بی نوائی
نه برای تست مشکل که گشایی عقده دل
که هر عقده روان را با اشاره می گشائی
تو بزرگ و ما حقیریم، تو امیر و ما اسیریم
تو ندیده گیر از ما زده سراگر خطائی
تو که «ملتجی» لقا را ز خدا کنی تمنا
نشوی چو خاک راهش نرسی به هیچ جائی

آشوب زمانه

ای یوسف گمگشته زهرا کجائی
از چاه غیبت از چه رو بیرون نیائی
مصر وجود است خالی زسلطان
قوم جحود است مشغول طغیان
ای منتقم کی انتقام خون ابرار
گیری تو با تیغ دو سر از خصم خونخوار
شد چیره دشمن بر شیعیانت
از شرش ایمن کن دوستانت
عمری نشستم چون گدایانت براهت
تا منهم از لطف تو ببینم روی ماهت
این آرزو را مگذار بر دل
هجر تو بر ما گردیده مشکل
از شر آشوب زمانه در امانم
تا «ملتجی» بر درگاه صاحب زمانم (عج)
دارم امید درک حفسورش
آید نوید روز ظهورش

سر لامکان

در پیکر وجود، خداوند جان توئی
در جسم عاشقان بحقیقت روان توئی
بر دل نشستہ ای که مقام خدای تست
در مردم دودیدۀ عارف عیان توئی
پروانه ای که در دل عشاق پرزند
شمعی که روشن است در آن آشیان توئی
دل چون اسیر عشق تو شد کنده شد ز غیر
آن دلبری که دل گند از این و آن توئی
گفتم شه زمینی و گفتی نظاره کن
دیدم امیر و آمر هفت آسمان توئی
در جنبۀ تعین و در وادی عمل
صانع توئی و خالق کون و مکان توئی
بر غیب واقفی و به اسرار آگهی
بر لامکان توسری و غیب نهان توئی
آنکس که هست مظهر آیات سرمدی
و آنکس که داد قدرت حق را نشان توئی
آن جلوه ای که موسی عمران (ع) بطور دید
بُد از مہی که آن مه پرتوفشان توئی
قرآن چوپیکری است که در عالم وجود
در پیکر کتاب خدا روح و جان توئی
چشم خدا توئی و بہر آن و لحظہ ای
بر امر خلق عالمیان دیدہ بان توئی
آنکس که حق دو چشم دلش را نمود باز
بیند معین و ناصر پیغمبران (ع) توئی
جز مصطفی (ص) که تاج سر خلق عالم است
آنها که نیست در خور وصف و بیان توئی

با بودندت زمین و زمانست در وجود
 زیرا ولیّ عالم و صاحب زمان (عج) توئی
 روز جزا که خلق جهان سر برآورند
 از خاک تیره محیی آن مردگان توئی
 در شأن تست «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ»^{*}
 یعنی که مرجع همه کربوبیان توئی
 در عالم قیامت و روز حساب خلق
 حساب توئی و منجی پیرو جوان توئی
 حوری بروز حشر دوان در پی محّاب
 لکن شها مراد دل عاشقان توئی
 محبوب «ملتجی» توئی وز آتش جحیم
 آنکس که میدهد به محبّش امان توئی

* اشاره به آیه ۲۵ از سوره الفاشیه.

داروی درد

	پریشانم بیا مهدی (عج)	بیا سر خدا مهدی (عج)
پریشانم بیا مهدی (عج)	بیامهدی (عج) بیامهدی (عج)	بسیا افتاده ام از پا
پریشانم بیامهدی (عج)	ندارم توشه تقوی فتادم گوشه ای تنها	بسیا جانم فدای تو
پریشانم بیامهدی (عج)	بکوش از بهر درمانم بلسب دارم ثنای تو	مریض درد هجرانم
پریشانم بیامهدی (عج)	ترا هر لحظه می خوانم تو بر ما جمله مولائی	تو امید دل مائی
پریشانم بیا مهدی (عج)	بما مشکل گشا باشد تو آقائی تو آقائی	چه نامت دلر با باشد
پریشانم بیامهدی (عج)	قرار قلب ما باشد بتو باشد بیا هستی	تو گنج کبریا هستی
پریشانم بیا مهدی (عج)	پناه بسی پناهی تو کجا هستی کجا هستی	بما بنما نگاهی تو
پریشانم بیامهدی (عج)	مرا هادی راهی تو ندارم با کسی کاری	نگیرم یاور و یاری
پریشانم بیا مهدی (عج)	ضعیفم من حقیرم من مرا تنها تو غمخواری	گدایم من فقیرم من
پریشانم بیا مهدی (عج)	حقیر سر بزیرم من	

بگوید «ملتجی» هر دم الا ای داروی دردم

بقربان سرت گردم پریشانم بیا مهدی (عج)

یوم النشور

کی میرسد خدایا روز ظهور مهدی (عج)
غمگینم و پریشان گردد تمام دنیا روشن ز نور مهدی (عج)
دیوانه وار و حیران از ذات حئی سبحان خواهم ظهور مهدی (عج)
من گرچه روسیاهم سرتاپا گناهم از حق مدام خواهم فیض حضور مهدی (عج)
افتاده ایم از پا مانده غریب و تنها آیا شود که برما افتد عبور مهدی (عج)
حق می رسد به حقدار عالم شود چو گلزار زائل شود شب تار یوم النشور مهدی (عج)
ای «ملتجی» مکرر از جان بگو بداور
یارب بتنگ آمد قلب صبور مهدی (عج)

فرمانده عالم

چرا ذکری بغیر از نام مهدی (عج) بر زبان داری؟
مگریاری بغیر از مهدی صاحب زمان (عج) داری؟
بِسْمِیْ مَقْدَمِ او میدهد روزی ترا رازق
گمان هرگز مبر از زحمت خود آب و نان داری
بچشم دل اگر بینی بود فرمانده عالم
چرا غفلت تو از فرمانده کل جهان داری؟
بدون اذن او کاری ز کس هرگز نمی آید
تو در راه وصال او چه باک از این و آن داری؟
مپندار ای دل غافل که ترفیعت بود آسان
به مکتبخانه ایمان هزاران امتحان داری
عبادت را برای خُلد می داری نمی دانی
ولای مهدی (عج) ار داری همین داری همان داری
تو در قهر شرار سرکش نیران نمی سوزی
اگر از دستخط مهدی (عج) زهرا (س) امان داری
اگر در انتظار مقدم او طی شود عمرت
تواندر بزم قرب قدس، عمر جاودان داری
خوشا بر حال تو ای دل اگر در عالم عقبی
نشانی از تولای امام انس و جان داری
همه عالم فدای یکسر موی تو مهدی (عج) جان
تو کی رخسار وجه اللّٰهیت بر ما عیان داری
نشانت را گرفتم از دل بیدل همی گفتا
که تو هر آن و هر لحظه مکان در لامکان داری
برو ای «ملتجی» شکر خدا کن زانکه از لطفش
تو در گنجینه جانت ولای او نهان داری

کلب درگاه

ای یادگار مصطفی (ص) الغوث یابن العسکری (عج)
وی نور چشم مرتضی (عج) الغوث یابن العسکری (عج)
ای زاده خیرالنسا (س) الغوث یابن العسکری (عج)
وی طالب خون خدا الغوث یابن العسکری (عج)
یا من مُعز الاولیاء الغوث یابن العسکری (ع)
صد شکر با مهر رخت گشته عجین گیل های ما
با یاد تو یابن الحسن (ع) سرزنده شد دل های ما
نام دل آرایت بود حلال مشکل های ما
ای شیعیان را مقتدا الغوث یابن العسکری (عج)
یا من معز الاولیاء الغوث یابن العسکری (عج)
یابن الحسن (عج) یابن الحسن (عج) جانهای ما قربان تو
جانهای ما قربان آن عشاق سرگردان تو
هر روز مهمانیم ما بر سفره احسان تو
سلطان توئی ما هم گدا الغوث یابن العسکری (عج)
یا من معز الاولیاء الغوث یابن العسکری (عج)
هر شب گدائی می کنیم از در گهت یابن الحسن (عج)
بنشسته باشوق و امید اندر رهت یابن الحسن (عج)
شاید ببینم آن رخ همچون نهت یابن الحسن (عج)
ای یوسف مصر بقا الغوث یابن العسکری (عج)
یا من معز الاولیاء الغوث یابن العسکری (عج)
تنها مراد ما بود درک ظهورت العجل
آیا نصیب ما شود فیض حضورت العجل
کن این شب دیجور را روشن ز نورت العجل
تا کی توئی در اختفا الغوث یابن العسکری (عج)
یا من معز الاولیاء الغوث یابن العسکری (عج)
از ثقل بار معصیت پستی دوتا داریم ما

اما امید مغفرت از کبریا داریم ما
 چون در دل مهجور خود مهر ترا داریم ما
 ای مونس دلهای ما الغوث یابن العسکری (عج)
 یامن معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)
 یا صاحب عصر و زمان (عج) از جور دوران آلمان
 دریاب جمع شیعه را از شرّ دونان الامان
 ای کشتی ناجی ما از خشم طوفان الامان
 غرقیم در موج بلا الغوث یابن العسکری (عج)
 یامن معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)
 تا چند جاری خون دل از چشم مغمومان شود
 تا چند با ماتم قرین دلهای محرومان شود
 تا چند ظلم از ظالمان در حق مظلومان شود
 یامن مذلّ الأشقیاء الغوث یابن العسکری (عج)
 یامن معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)
 دادی رهم در کوی خود ممنون احسان توام
 گرچه ندیدم روی تو مفتون و حیران توام
 من کلب درگاه توام ریزه خور خوان توام
 گویم بهر صبح و مسا الغوث یابن العسکری (عج)
 یامن معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)
 بیچاره ام و امانده ام دستم بگیر افتاده ام
 چشم تمنا سویت ای آرام جان بگشاده ام
 صورت بخاک در گهت یابن الحسن (عج) بنهاده ام
 دریاب این بیچاره را الغوث یابن العسکری (عج)
 یامن معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)
 گر از درت دورم کنی برگو کجا رو آورم
 جایی ندارم جز درت ای بناب الطاف و کرم
 تا بر لبم آید نفس من حلقه کوب این درم
 دانی که افتادم ز پا الغوث یابن العسکری (عج)

يامن معزالاوليا الغوث يابن العسكري (عج)

تا جان مرادرتن بود دم از ولايت مي زشم

سر را بسان حلقه بر بيا ب عطايه مي زشم

بوسه اگريينم ترا بر خاك پايت مي زشم

اي «ملتجي» را ملتجا الغوث يابن العسكري (عج)

يامن معزالاوليا الغوث يابن العسكري (عج)

انتظار تا کی؟

ای مینتظر انتظار تا کی؟

ایسام چوشام تار، تا کی؟

آن عارض کبریائی تو

در پرده استتار، تا کی؟

دلهای تمام دوستان

از هجر تو بیقرار، تا کی؟

اشک از مژه‌ها چوسیل جاری است

این گریه زارزار، تا کی؟

خون این دل غم کشیده ما

از طعنه نابکار، تا کی؟

دشمن سر ما شود مسلط

ای حامل ذوالفقار، تا کی؟

مضطرب شده ایم بی تو ایدوست

این حالت اضطرار، تا کی؟

این شهر بچنگ رهن دهر

در فرقت شهریار تا کی؟

از شعله آتشین هجران

در خرمن جان، شرار، تا کی؟

از هجر تو «ملتجی» شب و روز

دلخسته و دلفکار، تا کی؟

پشت و پناه

ندارم غیر تو پشت و پناهی
نگاهی کن نگاهی کن نگاهی
خوشم از آنکه ای آرام جانم
تو بر حال پریشانم گواهی
فقیری بی پناه و شرمگینم
تو دانی در بساطم نیست آهی
بسگرداب خروشان حوادث
بغیر از تو ندارم تکیه گاهی
چه کم گردد ز تو گرمفلسی را
دهی از لطف سوی خویش راهی
تو ای شمع فروزان ولایت
که اندر آسمان عشق ماهی
بخواه از حق ظهور خویشتن را
تو چون محبوب درگاه الهی
همی گردد در ایام ظهورت
ز مه در ناز و نعمت تا بماهی
سپاهت انبیایند (ع) و ملائک
تعالی الله عجب خیل سپاهی
منم مشتاق دیدار جمالت
نشانم ده رُخت را گاهگاهی
گدائی درت را «ملتجی» کسی؟
کند تعویض با تخت و کلاهی

دویتی‌ها

مُقَدِّر کُن خدایا انس و جان را
ظهور مهدی (عج) صاحب‌زمان را
رسان امشب بداد خلق عالم
یگانه منجی خلق جهان را

بدم درجان، دم رحمانیت را
عیان کن چهره پنهانیت را
بلب جانم رسید از حسرت تو
نشانم ده رخ نورانیت را

مُردم و آخر ندیدم روی نیکوی ترا
گوش من نشنید جانا صوت دلجوی ترا
سُرمه‌ای با دست خود بر هر دو چشمانم بکش
نور تا گیرد دو چشمم بنگرم روی ترا

جان ما آمده از هجر تو بر لب بازآ
روز ما باین که بود تیره‌تر از شب بازآ
ای امید دل صدیقہ کبری (س) عَجَل
وی ز داینده غم از دل زینب (س) بازآ

بیمار گشته است قلوب از عیوب ما
دانیم گشته شد دعاها ذنوب ما
یا غَافِرَ الذُّنُوبِ گناهان ما ببخش
وانگه رسان ظهور طبیب قلوب ما

درد هجران شد بلای جان ما
کسی بیایان می رسد هجران ما
گر گناه ما جلوگیر دعاست
عفو کن یا ذوالکرم عصیان ما

* * *

ای واسطه بنده و خلاق بیا
وی روشنی دیده عشاق بیا
سررشته صبر شد برون از کف ما
شد طاقت ما ز هجر توطاق بیا

* * *

کلید قفل مهمات انس و جان فرج است
امید و غایت آمال شیعیان فرج است
جهانیان همه در بحر ظلم غوطه ورنند
یگانه راه نجات جهانیان فرج است

* * *

حاجت قاطبه شیعه خدایا فرج است
داروی درد دل غمزده ما فرج است
دل زهرای (س) ستمدیده غمین است هنوز
عامل دلخوشی حضرت زهرا (س) فرج است

* * *

از یاد تو قلب شیعیان مسرور است
وز نور تو بزم عاشقان پرنور است
آنکس که ولایت ترا دارا نیست
در نزد خدای لم یزل منفور است

* * *

دوای درد ما تنها ظهور است
ظهوری کاندرا آن فیض حضور است

هرآنکس کوبود غافل زیادش
دو چشم باطنش واللّه کور است

مزا روز وصالش روز عید است
به زنجیر غمش جانم بقید است
سخن کوتاه کن از زید و از عمرو
چکاری مرمرا با عمرو و زید است

گل گلزار هستی دلبر ماست
همان دلبر که او تاج سر ماست
دریغاً چشم ما او را نبینند
اگر چه دائمی اندر بر ماست

اگر کعبه مطاف خاکیان است
و یا گرقبله افلاکیان است
طواف کعبه و سنگ سیاهش
بگرد مهدی (عج) صاحب زمانست

خوشا چشمی که بیند روی ماهت
خوشا جانی که گردد خاک راهت
روا باشد دهد جان عاشق تو
اگر افتد بروی او نگاهت

گمان کردم که دین صوم و صلوتست
جهاد و خمس و حج است و زکوة است
ولسی بشنیدم از روشن ضمیری
که مهر دوست، اسباب نجاتست

قلوب ما همه ظرف ولایت مهدی (عج) است
سپاس وشکر که اینهم عنایت مهدی (عج) است
سخن بغیر جنابش ز کس نمی گوئیم
مدام ذکر دل ماحکایت مهدی (عج) است

عاقل نبود هر آنکه مجنون تو نیست
مجنون نبود هر آنکه مفتون تو نیست
مؤمن نبود کسیکه نشناخت ترا
شاکر نبود کسی که ممنون تو نیست

مرا غیر از تو امیدی بکس نیست
چرا؟ چون غیر تو کس دادرس نیست
خدا را ای که مردم در فراق
دگر آیا زمان هجر بس نیست؟

عزیز فاطمه (س) جانم فدای قلب مغمومت
فدای آن جمال پشت ابرغیب، مکتومت
عزای جد تو بر پاست دعوت می کنیم از تو
بیا در مجلس اهل عزای جد مظلومت

هر آنکس کار با مولا ندارد
یقیناً بهره از معنی ندارد
بغیر از آتش سوزان دوزخ
مقامی روز و انفسا ندارد

دلسم با یاد او آرام گیرد
بنامش کار ما انجام گیرد

دو چشمان من مفتون مهجور

خداوندا کی از او کام گیرد؟

* * *

خوشا آنکس که مهدی (عج) یار او شد

رفیق مشفق و غمخوار او شد

اگر صدها گره افتد بکارش

بدرست او فرج در کار او شد

* * *

چرا دوری ز تو تقدیر ما شد

غم هجران گریبانگیر ما شد

تو غائب نیستی مهجور مائیم

درینفا علتش تقصیر ما شد

* * *

مهر تو بر قلوب ما حگ شد

وای بر آنکه از تو منفک شد

هست کافر اگر در اوصافت

هر که وارد به قلب او شک شد

* * *

خوشا آنانکه با دلبر قرینند

مداوم با جنابش همنشینند

بهر سو دیده خود را گشایند

بغیر از صورت ماهش نبینند

* * *

خوشا آنانکه محوروی یارند

جز او با دیگری کاری ندارند

بی پای یار هر دم از سر صدق

هزاران مرتبه جان میسپارند

* * *

خوشا آن‌دل که شد منزلگه یار
بزون افکنده از خنود مهر اغیار
برای رستگاری روز محشر
بود میزان، ولای آل اطهار(ع)

مقدم مسعود نور دیده زهرا(س) مبارک
بر تمام دوستان عترت طاها مبارک
برتویابن‌العسکری(عج) ای قائم آل محمد(ص)
عید میلاد «حسین(ع) بن علی(ع)» بادا مبارک^۱

خلق عالم ز سماء تا به سمنک
زادمی و پری و جن و ملک
همگی از دل و جان می گویند
عجل الله تعالی فرجک

بود یاد تو ما را قوت دل
منور شد زیادت ساحت دل
بهر اندازه دل مهر تو دارد
همان اندازه باشد قیمت دل

تا نگردد دوره غیبت تمام
قلب آل الله نگیرد التیام
بارالها جان ما آمد بلب
کی کند مولای ما مهدی(عج) قیام

۱- برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجای «نور دیده» «کفو حضرت» و بجای «حسین بن علی»،
«امیرالمؤمنین» می آید.

من ریزه خور سفره احسان توهستم
ناچیزتر از خار گلستان توهستم
من نوکر تونیستم ای سرور خوبان
بل خاک کف پای محبتان توهستم

اگر کوچک بود ظرف وجودم
نمی ارزد پشیزی هست و بودم
خدا را شکر کز احسان و لطفش
عجیب شد با ولایش تار و پودم

منکه میدانم لیاقت بهر دیدارت ندارم
قابلیت بهره بردن بدر بارت ندارم
حلقه وار این سر اگر کویم بدر آستانت
من ترا میخوام از تو کار با کارت ندارم

من از حق بهر دیدار نگارم
همیشه قابلیت خواستارم
زهی اقبال سعدم گر بدانم
که از لطفش قبولم کرده یارم

نمی داند کسی اوصاف یارم
همه عالم بود اضیاف یارم
چسان شکر خدا باید، که باشد
همیشه شاملم الطاف یارم

اگر روزی مرا از خود برانسی
چه خاکی برسرم باید بریزم

بجای اشک، خون در زندگانی
ز چشمان ترم باید بریزم

چون مهرتوریشه کرده در جان و دلم
از گرمی نار هجر تو مشتعلم
گر نعمت دیدن توام دست دهد
از زشتی کرده‌های خود منفعلم

ببالین می‌نهم سربلکه در رو یا ترا بینم
نبینم روی مردم را فقط تنها ترا بینم
اگر از بهر دیدارت تو از من رونما خواهی
بیفشانم سروجان را بپایت تا ترا بینم

صد شکر که در پناه مهدی (عج) هستیم
از بساده ناب عشق آنشه مستیم
هر کس به کسی سپرده دل اما ما
از روز ازل بحضرتش دل بستیم

تا پیرو اوامر خلاق سرمدیم
با دست غیب در همه کاری مؤیدیم
از کعبه قدر و منزلت ما فزونتر است
گر جبهه سای درگه آل محمدیم (ص)

ای منجی توده بشر مهدی (عج) جان
افتاده بشر بدام شر مهدی (عج) جان
تا کی سفرت بطول می‌انجامد؟
برگرد دگر از این سفر مهدی (عج) جان

از آتش ستیزه و از جور بی‌امان
شد تنگ زندگانی دنیا به انس و جان
ذرات کن فکان همه باهم ندادهند
عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان (عج)

یارب! نظر عنایتی بر ما کن
حکم فرج امام ما امضا کن
ما را که بجز جفا نکردیم باو
در زمرة یاوران او احصا کن

ترسم بمیرم از غم هجران تو یابن الحسن (عج)
در آرزوی دیدن دوران تو یابن الحسن (عج)
روزی اگر چشمان من افتد بروی ماه تو
این نیمه جان را می‌کنم قربان تو یابن الحسن (عج)

خدا را گوشه چشمی سوی ما کن
ترخیم بر گدای بینوا کن
بلاى هجر ما را مبتلا کرد
عنایت کن ز ما دفع بلا کن

خدا را یک نگاهی سوی ما کن
ز چنگ نفس اماره رها کن
کرم کن مهدیا (عج) در خدمت خود
نصیب و روزی ما کربلا کن

لطف کن دست من از دامن خود دور مکن
اینقدر ناز باین عاشق مهجور مکن

میل دارم برکباب تو ملازم گردم
اشتهای من دلسوخته را کور مکن

بغفلت عمر را طی میکنم من
بهار عمر را دی میکنم من
اگر یک جلوه بر قلبم نمائی
خیال معصیت کی میکنم من؟

کشتی شکسته ایم نجات غریق کو؟
ناجی ما ز بحر مخوف و عمیق کو؟
از غصه فراق رسیده است جان بلب
یارب شریک غصه و یار شفیق کو؟

رافع عسر و حرج میرسد انشاء الله
یعنی آن ختم حجج میرسد انشاء الله
مژده بر منتظر مهدی (عج) زهرا (س) بدهید
عنقریب عصر فرج میرسد انشاء الله

ما عاشق بیقرار یاریم همه
بسر درد فراق او دچاریم همه
از پای بجان او نخواهیم نشست
تا سر بقدمش بسپاریم همه

بیا ای صاحب عصر و زمانه
قدم کن رنجه و بر چشم ما نه
سر ما گوی چو گان تو ایدوست
دل ما تیر عشقت را نشانه

خدایا مردم از هجران مهدی (عج)
ندیدم چهره تابان مهدی (عج)
چنانم کن که بنمائی حسابم
مرا در زمرة اعوان مهدی (عج)

تا بکی بارفراق تو کشیدن مهدی (عج)؟
نام تو بردن و روی تو ندیدن مهدی (عج)؟
میزند دشمن تو طعنه بما منتظران
تا کی از دشمن تو طعنه شنیدن مهدی (عج)؟

تو که در عالم ایجاد گل سرسبدی
حجت بالفه خالق فرد صمدی
خود تو کشتی نجاتی و در این بحر فتن
غرق گرداب بلائیم خدا را مددی

اگر خواهی که با مهدی نشینی
گلی از خرمن وصلش بچینی
اگر مصداق «... قَبِلَ أَنْ تَمُوتُوا»
شوی قطعاً جمالش را ببینی



تا بکی دوری از حضرت مهدی (ع) یارب
رحمتی تا که رسم خدمت مهدی (ع) یارب
تا که خشنود کنی فاطمه غمکین را
بگذر از مابقی غیبت مهدی (ع) یارب

امروز غریب آل احمد (ص) مهدی (عج) است
یکتا گل بوستان سرمد مهدی (عج) است
ویرانگر مسلک و مرام باطل
احیا کن آئین محمد (ص) مهدی (عج) است

• • •

افسوس که از امام خود دور شدیم
از بهر زیارت رخس کور شدیم
ایراد بدیگری نباید بگیریم
از زشتی فعل خویش مهجور شدیم

• • •

یارب ظهور مهدی ما عنقریب کن
بیرون دگر ز قلب جنابش شکیب کن
تقدیر ما اگر نبود درک عهد و وصل
توفیق دیدن رخ ماهش نصیب کن

• • •

فدای صورت زیبای مهدی (ع)
بقربان قدر رعناى مهدی (ع)
سروجان و تمام هستی من
فدای خاک زیر پای مهدی (ع)

• • •

فهرست

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۷	زمزمه انتظار

فهرست اشعار

صفحه	مصرع اول	عنوان	شماره شعر
۹	شادم از آنکه توئی مونس و دلدار مرا	رخصت دیدار	۱
۱۰	هیچکس غیر از تو نگشاید گره از کار ما	طیب درد مندان	۲
۱۱	خود گواهی از دل آشفته و احوال ما	قبل و قال	۳
۱۲	آیا شود گذار توافقت بکوی ما	حسرت وصال	۴
۱۳	ای یادگار عترت طاها بیابا	حل معما	۵
۱۴	مالا بیا مولایا، ای مهدی زهرا (س) بیا	مجری امر	۶
۱۵	سلام گرچه بود مستحب ولی شارع	جواب سلام	۷
۱۶	آنکه دین مصطفی را می کند احیا کجاست	امید رسل	۸
۱۷	وارث خیل رسل مهدی (عج) موعود کجاست	گنج پنهان شده	۹
۱۸	دلهای ما بیاد امام زمان (عج) خوش است	دولت گنج نهان	۱۰
۱۹	توشه هر کس نبرد زعارض تو مغبون است	مغبون و ملغون	۱۱
۲۰	تا ظهورت نشود شیعه تو غمگین است	زمزمه آمین	۱۲
۲۱	مهدیا (عج) کی شب هجرت تو سحر خواهد شد	فیض حضور	۱۳
۲۴	مولای من که خلقت عالم برای اوست	قوام شرایع	۱۴
۲۶	نظری بر من افتاده ز پاکن ایدوست	صاحب هرامر	۱۵
۲۷	یک نظر بر من افتاده ز پاکن ایدوست	غایب اعمال	۱۶
۲۹	دانم که نیم لایق دیدار جمالت	راه ضلال	۱۷
۳۰	طی شده مخرم و از او خبر نشد	بار رفته سفر	۱۸
۳۲	روشن از نور جمالت گر جهان میشد چه می شد	اختتام غیبت	۱۹
۳۳	ای خدا جان بر لب آمد مهدی زهرا (س) نیامد	بانگ جاء الحق	۲۰
۳۴	ای خدا جان بر لب آمد جانانم نیامد	شمع شبستان	۲۱
۳۵	گردبام وصل تو مرغ دلم پیر می زند	بیک وصل	۲۲
۳۶	زان خالق که خلقت هر خشک و تر کند	همه امید	۲۳

شماره شعر	عنوان	مصرع اول	صفحه
۲۴	به به از این گل	آمد آن ماهی که عالم را فروزان می کند	۳۷
۲۵	وادی خضراء	هر کسی آزاد از قید تعلقها بود	۳۹
۲۶	صوت انا الحق	کی شود عالم سراسر وای خضرا شود	۴۱
۲۷	خیمه دل	در دما جز به ظهور تو مداوا نشود	۴۲
۲۸	چشمه حیات	گوئی اگر از لطف جوابم چه می شود	۴۳
۲۹	سرما اوحی	کی شود مولا بیاید مهدی زهرا (س) بیاید	۴۴
۳۰	جان انبیا (ع)	غم دل در فراق روی دلبر	۴۵
۳۱	تمتای لقا	جز در خانه تو در نزم جای دگر	۴۷
۳۲	یوم التور	آرزوی ما بود در رک ظهور حضرتش	۴۸
	ترجیع بند جاء الحق		
۳۳	«بند اول»	دلم از غیر دوست بیزار است	۴۹
۳۴	«بند دوم»	ای تو بیرون ز حیطه امکان	۵۰
۳۵	«بند سوم»	هر کسی را گدای خود کردی	۵۱
۳۶	«بند چهارم»	آنکه عمری گدای کوی تو شد	۵۲
۳۷	«بند پنجم»	هر که شد بینوای تو شاه است	۵۳
۳۸	«بند ششم»	سر قرآن ولایت مهدی (عج) است	۵۴
۳۹	آرزوی لقا	چشم براه مانده آیانور دیده ام	۵۵
۴۰	گل زهرا (س)	تا ترا دارم غمی از محنت دنیا ندارم	۵۶
۴۱	ظمانیه دل	آتش گرفتم از شرر هجر دلبرم	۵۷
۴۲	قبلة کعبه	بلای هجر تو افتاده است بر جانم	۵۸
۴۳	دوری یار	جانم آمد بلب از دوری یارم چکنم	۵۹
۴۴	اشک انتظار	هر لحظه ای سوی خداوند رو کنم	۶۰
۴۵	محروم از زیارت	چون ما اسیر نفس و هوئی و هوس شدیم	۶۱
۴۶	پرده جهل	هجر تو برده قرار از دل ما مهدی (عج) جان	۶۲
۴۷	سایه لطف	تا نبینم رخ زیبای ترا مهدی (عج) جان	۶۳
۴۸	قلب سوزان	بلب جانم رسید از فرط هجران تو مهدی (عج) جان	۶۵
۴۹	دیار عشق	یارب سلام ما به ولی زمان رسان	۶۶
۵۰	یا معزالاولیاء	یا مُعِزَّالَا ویا بنِ الحسَنِ (عج)	۶۷
۵۱	یا بنِ الحسَنِ	ای منجی هر مرد و زن، غرقیم در بحر محن	۶۸

شماره شعر عنوان	مصراع اول	صفحه
۵۲ جلوه حق	ای حجت حق گوشه چشمی سوی ما کن	۶۹
۵۳ دم جانبخش	الهی چشم ما را بر جهان دوست بینا کن	۷۰
۵۴ جزیره خضراء	یارب مرا جزیره خضرا نصیب کن	۷۱
۵۵ دنیاى صاحب زمانى	بایک نگاهی ایندل مهجور مارا شاد کن	۷۲
۵۶ کشتی امن	تواز نای من مسکین نوای خویش بیرون کن	۷۳
۵۷ گنج نهان	دلم خون شد ز هجرانت، بیا یکدم برم بنشین	۷۴
۵۸ نگار مه جبین	برمشام جان رسد بوی نگار مه جبین	۷۵
۵۹ عروة الوثقی	یا بن النبی المصطفیٰ (ص) گرم است پشت مای تو	۷۷
۶۰ نگاه دلنشین	یا امام العصر (عج) جان عالمی قربان تو	۷۸
۶۱ تنها نگار	قرار دل بقرار منی تو	۷۹
۶۲ یار غریب	مادر دمنده عشق و خدایا طبیب کو	۸۰
۶۳ یگانه منجی	خدایا چاره بیچارگان کو	۸۱
۶۴ امیر ممکنات	بطواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند	۸۳
۶۵ آشوب زمانه	ای یوسف گمگشته زهرا (س) کجانی	۸۴
۶۶ سر لامکان	در پیکر وجود، خداوند جان توئی	۸۵
۶۷ داروی درد	بیا سر خدا مهدی (عج)، پریشانم بیا مهدی (عج)	۸۷
۶۸ یوم النشور	کی میرسد خدایا، روز ظهور مهدی (عج)	۸۸
۶۹ فرمانده عالم	چرا ذکر ی بغیر از نام مهدی (عج) بر زبان داری	۸۹
۷۰ کلب درگاه	ای یادگار مصطفیٰ (ص) الفوٹ یا بن المسکری (عج)	۹۰
۷۱ انتظار تا کی	ای منتظر انتظار تا کی	۹۳
۷۲ پشت و پناه	ندارم غیر تو پشت و پناهی	۹۴
دوبسیستی ها		۹۵